

سرمقاله

سلطنت، آلترناتیوی ارتجاعی و ضد مردمی!

... رکن مهم تبلیغات به نفع سلطنت و رژیم گذشته در شبکه های خارجی که برای مردم ایران برنامه پخش می کنند بر پایه این دروغ بزرگ قرار دارد که گویا در زمان حکومت شاه تبهکار وضع "همه" مردم "خوب" بود. "همه" در "رفاه" و "صلح" و "امنیت" زندگی می کردند و "ایران" فارغ از تمام دردها و رنجهای موجود در زمان جمهوری اسلامی، فارغ از اختلاس و فساد و سرکوب در حال پیشرفت به سوی "تمدن بزرگ" (اصطلاحی که به خاطر رسوایی اش در زمان شاه تنها باعث خنده روشنفکران و مایه جوکهای آنان می شد) "صنعتی" شدن و مدرنیزه بود. از ایران زمان شاه در نزد مخاطب بی اطلاع، تصویر یک سرزمین "گل و لبلب" و "مردمان آزاد" و یک بهشت برین ترسیم می گردد. این ایده ها به طور مرتب با دروغهای گویبلی به شکل ارانه تصویری یک طرفه و خالی از حضور و تجلیات دردناک زندگی میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان نظیر فقر و بیکاری و محرومیت، تکثیر گشته و به خورد مخاطب بی اطلاع داده می شوند....

صفحه ۲



@BazrhayehMandegar

رفیق حمید مؤمنی



پاسخ به فرصت طلبان در مورد

"مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک"

انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، مرداد ۱۳۹۹

www.siahkal.com

این کتاب ارزشمند از طریق لینک زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی است:

http://siahkal.com/publication/RHamid-Momeni-pasokh-be-forsat-talabaan.pdf

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره (۲)

... رژیم هنوز فرصت جدا کردن زندانیان سیاسی از عادی ها را نیافته بود و با وجود آن که در زندان اصلی شهر که در حومه شهر قرار داشت بند کوچکی برای مجرمین سیاسی درست کرده بودند، ولی بدلیل تخریب زندانها و مراکز نظیر ساواک و شهر بانی و ... توسط مردم، زندانیان سیاسی در این دوره در بسیاری از مواقع نزد زندانیان عادی نگهداری می شدند. در حالی که این وضع کمتر از یکسال بعد و مقارن با یورش سراسری ۲۰ خرداد کاملاً فرق کرده بود و زندانهای تخریب شده ساواک ترمیم و مهمتر آن که زندانهای جدید مخصوص مجرمین سیاسی در شهر بوجود آمدند. در چنین اوضاع و احوالی من در زندانی بودم که در واقع سلول نداشت و شامل چند اطاق بزرگ در اطراف یک حیاط با حوضی در وسط آن بود. حدود ۱۰ زندانی (۸ عادی و ۲ زندانی سیاسی) را در آنجا نگاه داشته بودند. غیر سیاسی ها جرمهای متفاوتی داشتند. ۲ تن از آنها بجرم "عمل لواط" در زندان بودند و منتظر حکم اعدام....

صفحه ۷

نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت

پهلوی به امپریالیستها (۱)

.... هدف دیکتاتوری رضا شاه به نمایندگی از امپریالیسم انگلیس از بوجود آوردن یک زبان واحد در کشور نه بر مبنای نیازهای خلقهای ایران بلکه در جهت نیازهای بازار بود. اگر ما شاهد به رسمیت شناختن یک زبان مشترک در بعضی از کشورهای غربی بدلیل انقلابات بورژوا - دموکراتیک بوده ایم می بینیم که به همراه آن آزادی های دموکراتیک از جمله آزادی بیان به وجود آمده است. اما در ایران به دلیل شکست انقلاب بورژوا - دموکراتیک (انقلاب مشروطیت) که در اثر نفوذ امپریالیستهای روس و انگلیس و با کمک بورژوازی کمپرادور ایران صورت گرفت و بعد به دلیل سلطه امپریالیسم انگلیس هرگز نتوانست به آزادی های دموکراتیک دست یابد....

صفحه ۱۷

مبارزه با نژادپرستی با نابودی

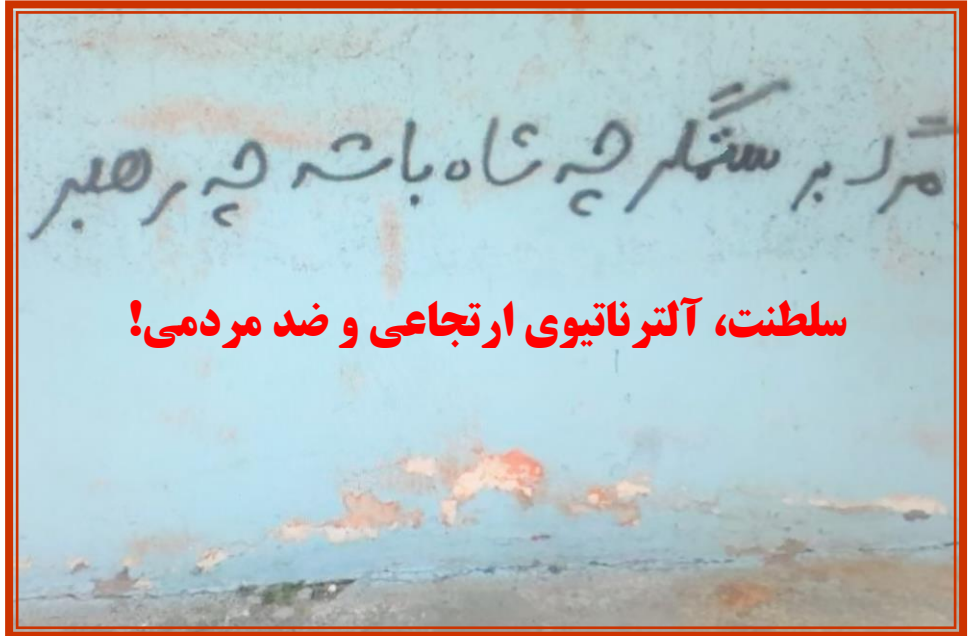
سرمایه داری در هم تنیده است!

... مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی CSIS به امپریالیست ها هشدار داده است که "در عصری از اعتراضات گسترده جهانی به سر میبریم که از نظر تاریخی، از لحاظ شدت و گستردگی بی سابقه هستند. اپیدمی کرونا به احتمال زیاد اعتراضات را موقتاً تضعیف میکند، که به دلیل محدودیت های دولتی برای تجمعات عمومی در مناطق شهری و همینطور به دلیل عدم تمایل خود شهروندان برای قرار گرفتن در معرض تجمعات خواهد بود. با این حال، بسته به روند این اپیدمی در آینده، ممکن است که عکس العمل های دولت در رابطه با اپیدمی، به محرک دیگری برای تشدید اعتراضات سیاسی گسترده تبدیل شود"....

صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- اوج گیری موج تازه ای از اعتصابات کارگری در کشور... ۱۵
- انفجار در بیروت و فریاد انقلاب توده ها! ۱۶
- گزارش آکسیون های فعالین سازمان در انگلستان و سوئد در همبستگی با مبارزات کارگری در ایران صفحات ۶، ۱۹ و ۲۰



روشنفکران و مایه جوکهای آنان می شد) "صنعتی" شدن و مدرنیزه بود. در برنامه هایی نظیر "تونل زمان" تلویزیون "من و تو"، از ایران زمان شاه در نزد مخاطب بی اطلاع، تصویر یک سرزمین "گل و بلبل" و "مردمان آزاد" و یک بهشت برین ترسیم می گردد. این ایده ها به طور مرتب با دروغهای گویلی به شکل ارائه تصویری یک طرفه و خالی از حضور و تجلیات دردناک زندگی میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان نظیر فقر و بیکاری و محرومیت، تکثیر گشته و به خورد مخاطب بی اطلاع داده می شوند. شکی نیست که کذب این القانات در نزد نسلی که تجربه زندگی در دیکتاتوری زمان شاه را در کوله بار خود دارد، امری بارز و واضح است؛ اما برای نسلهایی که آن دوره را ندیده و تجربه آنها در این زمینه به "تاریخ نگاری" ارائه شده توسط این منابع محدود می گردد، دروغهای فوق ممکن است بر بستر جنایات انبوه جمهوری اسلامی در حق مردم، گوش های شنوایی پیدا نماید.

واقعیت این است که شرایط دردناک زندگی کارگران و زحمتکشان و شکاف طبقاتی بزرگ میان توده عظیم تحت ستم و طبقه انکل استثمار کننده در دوره شاه در تصاویر به جا مانده از آن دوران، در خاطرات مکتوب، در ادبیات و شعر و مهمتر از همه در روند مبارزات توده ها علیه ظلم و ستم های بی حد رژیم شاه و در مطالبات برحق توده ای ثبت شده اند و گذشت زمان و عوامفریبی مرتجعین، هیچ یک، قادر به محو آن واقعیات نیستند. در سالهای انقلابی ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ توده ها نه فقط جهت پایان دادن به فقر و مصیبت های ناشی از مظالم اقتصادی به پا خاسته بودند بلکه فریاد آنها از سلطه دیکتاتوری و اختناق و پامال شدن طبیعی ترین حقوق انسانی شان چون آزادی بیان، آزادی اجتماعات، حق تشکل و غیره بلند بود و از آنجا که توده های ما در آن زمان به خوبی آگاه بودند که منشاء همه ستم های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در جامعه خفقان زده ایران، تحت سلطه امپریالیستها بودن جامعه می باشد، آزادی و استقلال شعار اصلی آنان را در جریان انقلاب علیه رژیم شاه تشکیل می داد. اما رسانه های مزبور با نادیده گرفتن این واقعیت و کتمان آن از مخاطبین، عمده تبلیغات خود را به مقایسه تجریدی به نفع سلطنت بین شرایط حاکم بر جامعه کنونی ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی و رژیم شاه قرار داده اند، تا شاید با این ابزار، مخاطبینی از میان اقشار نا آگاه جامعه و یا نسلهایی که دوران ستمشاهی را به چشم ندیده اند برای خود بیابند.

هسته اصلی "استدلال" برای متمدن جلوه دادن جامعه ایران در دوران پهلوی و "پیشرفت" و "ترقی" در آن، شدت و گسترش فقر و فاقه در جامعه کنونی و

این نویدی است که نشان می دهد ما در دهه های آتی شاهد نگاه جدیدی به مشروطه و دوره های پس از آن خواهیم بود"، مطرح می کند که "رضا شاه آدم خیلی بدی نبوده" و "خدمات زیادی" به "ایران" کرده است!

<https://www.tabnak.ir/fa/news/12988>
/8

در خارج از کشور نیز در سالهای اخیر شبکه های تلویزیونی غول پیکر فارسی زبانی به راه افتاده اند که گرچه منابع مالی و هویت سیاسی صاحبان صوری آنها نامعلوم است، اما خط سیاسی آشکار و مشخصی را به پیش می برند. این شبکه ها (تلویزیون "من و تو" و با فاصله کمی از آن "ایران اینترنشنال") ۴۱ سال پس از به گورستان تاریخ سپرده شدن رژیم شاه رسماً به بلندگوی طرفداران سلطنت تبدیل گشته و هر یک به شیوه ای به طور سیستماتیک با عوامفریبی از دوره پیشا جمهوری اسلامی، چهره یک سرزمین گل و بلبل را برای توده های ستمدیده رله می کنند.

با توجه به این که تبلیغات مورد بحث کار خود را با مقایسه دوره شاه و جمهوری اسلامی و متمدن جلوه دادن رژیم شاه پیش می برند، لازم است اندکی از نزدیک با تم تبلیغاتی آنها آشنا شویم و ببینیم که چه هدفی را تعقیب می کنند.

تبلیغات پرو سلطنتی چه می گویند؟

رکن مهم تبلیغات به نفع سلطنت و رژیم گذشته در شبکه های خارجی که برای مردم ایران برنامه پخش می کنند بر پایه این دروغ بزرگ قرار دارد که گویا در زمان حکومت شاه تبهکار وضع "همه" مردم "خوب" بود. "همه" در "رفاه" و "صلح" و "امنیت" زندگی می کردند و "ایران" فارغ از تمام دردها و رنجهای موجود در زمان جمهوری اسلامی، فارغ از اختلاس و فساد و سرکوب در حال پیشرفت به سوی "تمدن بزرگ" (اصطلاحی که به خاطر رسوایی اش در زمان شاه تنها باعث خنده

با تداوم بحران گریبانگیر جمهوری اسلامی و بن بست این رژیم در جلوگیری از تداوم و تشدید مبارزات کارگران و توده های ستم ایران، مدتهاست که در دستگاه های ارتباط جمعی داخل و خارج کشور به طور محسوسی بر حجم تبلیغات به نفع رژیم سابق و طرفداران سلطنت افزوده شده است. یکی از سرچشمه های نشر این تبلیغات جهت دار در داخل ایران و در دل خود نظام حاکم قرار دارد. در داخل کشور روزی نیست که در یکی از شبکه های متعدد تلویزیونی حکومت، جمهوری اسلامی به طور مستقیم و غیر مستقیم بلندگویی در جلوی دهان این یا آن "کارشناس اقتصادی و اجتماعی" خود نظام و حتی برخی آخوندهای صاحب منبر قرار ندهد تا آنان از این طریق و از قلب دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی تحلیل هایی با در ستایش از قدرت سرکوب "چکمه های" رضا خان قلدر و با اقدامات به اصطلاح مردمی در دوران "طاغوت" یعنی رژیم وابسته و سرکوبگر شاه به خورد مخاطبان نشان بدهند. در این میان اظهارات صادق زیبا کلام از "کارشناسان" رسوا و مجیزه گوی رژیم قابل توجه است که در بحبوحه جنبش سال ۸۸ چنین تبلیغ می کند: "ایرانی که امروز وجود دارد مدیون چکمه رضاخان است و به نظر من رضا شاه خدمات زیادی را به ایران کرد". این اظهارات ضد مردمی و عوامفریبانه اکنون سالهاست که با عبارات مختلف در رسانه های تبلیغاتی حکومت نظیر سایت "تاریخ ایرانی" و روزنامه شرق و ... چه در قالب "نقد" و چه در پوشش "میز گرد" و "مناظره" تکرار و تبلیغ می شود. زیبا کلام جهت تبلیغ به نفع رضا شاه حتی کودتای ۱۳۹۹ و وابستگی آشکار رضا خان به امپریالیسم انگلیس را منکر شده و با این عنوان که "نگاه جدیدی در جامعه ایران به تاریخ شکل گرفته است که تلاش می کند پوسته آیدنولوژیک و حکومتی تاریخ نگاری در ایران را بشکند و

مملکت توسط آقا زاده ها و پدران و مادران ردل و دزدشان گرچه از ابتدای حکومت جمهوری اسلامی وجود داشت اما از زمان احمدی نژاد است که این دزدی ها و فسادها به یک پدیده روزمره در جمهوری اسلامی تبدیل می شود. گم شدن دکل های نفتی در زمان احمدی نژاد تنها یکی از نمونه های رسوا و افشاء شده این پدیده وحشتناک و فاجعه بار را تشکیل می دهد.

از طرف دیگر در شرایط تشدید بحران، جهت تقویت نیروهای ارتجاعی در منطقه به نفع تداوم سلطه امپریالیستها در این منطقه و سرکوب توده های انقلابی، وظایفی از طرف امپریالیستها به این رژیم محول شده است که نیازمند صرف بودجه و امکانات زیادی می باشد. حاصل انجام آن وظایف ضد انقلابی به تاراج رفتن ثروت های مردم ایران چندین برابر نسبت به دوره شاه توسط جمهوری اسلامی و در نتیجه شدت گیری فقر و فلاکت در جامعه می باشد. اگر در زمان شاه، وی در خط اربابان خود مجبور بود که بخشی از درآمدهای ملی را در "پیمانهای" منطقه ای امپریالیست ساخته نظیر پیمان "سنتو" که به دستور آمریکا و برای مقابله با نفوذ شوروی در خاورمیانه بوجود آمده بود صرف کند، بدون آنکه از این کار کمترین فایده سیاسی- اقتصادی ای به مردم ایران برسد، جمهوری اسلامی با انکشاف همان سیاست، عهده دار پیشبرد وظایف هر چه بزرگتری در خاورمیانه و شمال آفریقا گشته و میلیاردها دلار از سرمایه های این کشور را در راستای همان سیاستهای امپریالیستی در لبنان و افغانستان و فلسطین و یمن و سوریه و عراق بر باد داده و هنوز می دهد.

ارتش شاهنشاهی یا اسلامی، تکیه گاه عمده

رژیم های وابسته به امپریالیسم

حاکم در ایران

تبلیغات عوامفریبانه سلطنت طلبان در باب قدرت و هیبت "ارتش شاهنشاهی" یکی دیگر از جلوه های عوامفریبی های سلطنت طلبان و بلندگوهای تبلیغاتی آنهاست. اما واقعیت این است که افسار این ارتش از زمان به وجود آمدن در زمان رضا شاه توسط انگلیسی ها و بعد آمریکایی ها تا همین امروز در دستان سازندگان آن بوده و می باشد. این ارتش همان ارتشی ست که در سال ۱۳۲۵ در لشکر کشی به آذربایجان حمام خون بزرگی در آنجا بر پا نمود و در مدت کوتاهی هزاران نفر از مردم بی دفاع آذربایجان را قتل عام کرد. همان ارتشی که با لشکر کشی به مردم ستمدیده عمان (در ظفار) در سال ۱۳۵۲ و قتل عام آنها جنبش توده های محروم ظفار را به خاک و خون کشید، بدون این که در این لشکر کشی پر هزینه و جنایت بار کمترین منافع ملی ایرانیان مستتر باشد. این همان ارتشی ست که با دست به دست شدن و افتادن به دست

درآمدهای نفتی ایران در سالهای میانه دهه ۵۰ با رشد چهار برابری به طور متوسط به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال (۲۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۵) رسیده بود. در حالی که جمعیت حدود ۳۴ میلیون نفر بود. با این وجود به دلیل وابستگی تا مغز استخوان حکومت شاه به امپریالیستها، این مردم نبودند که از بابت فروش منابع طبیعی مملکت، سود می بردند؛ بر عکس عواید نفتی در جهت سیاست و منافع اربابان جهانی حکومت شاه خرج می شد. مطابق آمار موجود بخش بزرگی از این درآمدها حدود حداقل ۵/۵ میلیارد دلار در سال خرج خرید سلاح می شد که به هیچوجه در جهت منافع ملی مردم ایران قرار نداشت. میلیاردها دلار نیز صرف واردات کالاهای مصرفی مختلفی از کشورهای امپریالیستی می شد.

قدرت رقابت با سرمایه ها و کالاهای وارداتی انحصار های امپریالیستی را نداشتند. به عنوان مثال تحت همین سیاستهای دیکته شده، ایران که زمانی صادر کننده گندم و محصولات کشاورزی بود در طول حکومت پهلوی دوم به وارد کننده گندم تبدیل شد. امری که در کنار سایر سیاستهای ضد مردمی حکومت شاه به خانه خرابی و ورشکستگی هزاران هزار کشاورز خرده پا و موج مهاجرت و هجوم آنها به حاشیه شهرها و گسترش حلبی آباد ها منجر گشت. اگر سایت بانک جهانی و آمارهای موجود در آن را معیار قرار دهیم در اواسط دهه ۵۰ یعنی در دوره اوج شکوفایی اقتصادی دوران شاه، با وجود تولید چهار برابری نفت نسبت به دوره جمهوری اسلامی (بدون در نظر گرفتن نتایج چند دهه "تحریم نفتی") حدود یک سوم (۳۴ درصد) از مردم ایران زیر چکمه های منادیان "تمدن بزرگ" زیر خط فقر زندگی می کردند. واقعیتی که یکی از زمینه ها اصلی انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ مردم ما را تشکیل داد. بدون شک جمهوری اسلامی این آمار وحشتناک را به سطح فاجعه بار امروزی یعنی به بیش از نیمی از جمعیت ایران ارتقاء داده است. اما چرا؟

جمهوری اسلامی در طول حیات خود هیچوقت به رقم ۶ میلیون بشکه در فروش نفت نزدیک هم نشد. دلیل این امر از یک طرف غوطه خوردن نظام سرمایه داری جهانی در بحران می باشد که نیاز به نفت در آن کاهش یافته است. در دوره احمدی نژاد نیز که هم قیمت نفت بالا رفت و هم صادرات نفت ایران افزایش یافت، درست همانند زمان شاه از در آمد حاصل نفعی به توده ها نرسید بلکه به طور عمده صرف هزینه های سیاست خارجی رژیم در جهت تامین منافع امپریالیستها در منطقه شد و بقیه که خود پول کلانی بود توسط احمدی نژاد و همپالگی هایش حیف و میل شد. فساد های عجیب و باور نکردنی ای که تا خرخره دستگاه جمهوری اسلامی را گرفته است و غارت ده ها میلیارد دلار از ثروتهای

تکیه بر انبوه جنایات غیر قابل انکار جمهوری اسلامی در طول ۴۱ سال گذشته علیه کارگران و زحمتکشان، توده های محروم، زنان، جوانان و خلقهای تحت ستم و... می باشد. اما، واقعیت این است که تمام آنچه از زشتی و پلیدی در شرایط کنونی ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی شاهدیم حاصل روندی است که از دوره رضا شاه با تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتن جامعه ایران و تداوم آن در ابعاد دیگری در دوره شاه آغاز گشته است. به عبارت دیگر باید این حقیقت را با قاطعیت بیان نمود که جمهوری اسلامی در زمینه ظلم و ستم و سرکوب و جنایت پیشه گی و در گسترش فقر و مصیبت های گوناگون برای توده های میلیونی نه تنها سیاستهای ضد مردمی شاه را ادامه داده بلکه آنها را به حد کمال رسانیده است. در اثبات این واقعیت تنها کافی است به چند مورد که بیانگر تفاوت در چگونگی خدمت این دو رژیم وابسته به امپریالیسم به منافع اربابان خود می باشد اشاره کنیم و نشان دهیم که این دو رژیم در دو شرایط متفاوت در مقابل اربابانشان وظیفه ای جز به تاراج دادن ثروت های مردم ایران در جهت تامین منافع امپریالیستها به عهده نداشته اند. این منشاء تمام مصیبت ها، نابسامانی ها اجتماعی و حاکمیت دیکتاتوری و خفقان در جامعه ما بوده است، امری که در هر شرایط عملکرد و ابعاد خاص خود را دارد.

واقعیتی در مورد شرایط اقتصادی زمان شاه

و جمهوری اسلامی

ایران در دوره شاه و بویژه سالهای آخر حکومت او تا ۶ میلیون بشکه نفت می فروخت. اما در آمد حاصل از این فروش عظیم چگونه صرف می شد؟

درآمدهای نفتی ایران در سالهای میانه دهه ۵۰ با رشد چهار برابری به طور متوسط به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال (۲۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۵) رسیده بود. در حالی که جمعیت کشور حدود ۳۴ میلیون نفر بود. با این وجود به دلیل وابستگی تا مغز استخوان حکومت شاه به امپریالیستها یعنی سرمایه داری انحصاری جهانی، این مردم نبودند که از بابت فروش منابع طبیعی مملکت، سود می بردند؛ بر عکس عواید نفتی در جهت سیاست و منافع اربابان جهانی حکومت شاه خرج می شد. مطابق آمار موجود بخش بزرگی از این درآمدها حدود حداقل ۵/۵ میلیارد دلار در سال خرج خرید سلاح می شد که به هیچوجه در جهت منافع ملی مردم ایران قرار نداشت. میلیاردها دلار نیز صرف واردات کالاهای مصرفی مختلفی از کشورهای امپریالیستی می شد، وارداتی که بازار ایران را اشباع می کرد. این سیاست اشباع سازی یا "دامپینگ" (بازار شکنی) در واردات به ایران خانه خرابی تولید کنندگان خرده پای را به همراه داشت که

دهات دور افتاده هم گسترش داده است. در تمام این زمینه ها طرفداران سلطنت با توجه به معیارهایی که برای "رشد" و ترقی" ارائه می دهند باید کلاه خود را در برابر جمهوری اسلامی از سر بردارند.

اما این به اصطلاح پیشرفت و ترقی که در تداوم وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها صورت گرفته تنها وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ایران به سیستم جهانی امپریالیستی را افزایش داده و تنها به انکشاف سیستم سرمایه داری وابسته با همه پیامدهای مصیبت بارش برای کارگران و زحمتکشان و توده های میلیونی ایران انجامیده است. پدیده ای که خصوصیت ویژه هر دو رژیم وابسته شاه و جمهوری اسلامی می باشد.

نقش نظام سرمایه داری ایران در ایجاد

وضع فاجعه بار برای توده ها

در تبلیغات سازمان یافته برای تطهیر رژیم شاه همانگونه که توضیح داده شد با مقایسه ای محدود و مع الفارق بین شرایط زندگی مردم در حال حاضر با بیش از چهل سال قبل مطرح می شود که فقر و بیکاری و گرسنگی در حکومت گذشته یا وجود نداشت و یا بسیار کمتر از رژیم جمهوری اسلامی بود. در نتیجه با اتکاء به این پیشینه، این گونه جلوه داده می شود که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، باید پسر شاه که مردم از او به عنوان "نیم پهلوی" یاد می کنند، روی کار بیاید تا این تغییر رژیم به بهبود وضع توده ها و نجات آنان از شرایط فاجعه بار اقتصادی-سیاسی کنونی منجر گردد.

البته همانطور که قبلاً اشاره شد تحت رژیم شاه نیز فقر و بدبختی مردم ابعادی گسترده داشت، پدیده ای که امروز بسیار شدیدتر و گسترده تر از قبل گشته است. اما سلطنت طلب ها این واقعیت را پنهان می کنند که عامل اصلی فقر و فلاکت توده های ما، غارت ثروت های ایران توسط امپریالیستها (این روند در جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر و وسیعتر از دوره شاه گشته است)، و سلطه سیستم سرمایه داری وابسته تنیده با آن می باشد که در رژیم جمهوری اسلامی با چنان آهنگ سریعی رشد و گسترش یافته که قابل مقایسه با دوره شاه نیست. وضع فاجعه بار کنونی در ایران، درست حاصل واقعیات توضیح داده شده در فوق می باشد و اساس این وضع را سیستم موجود و ساختار نظام اقتصادی حاکم تشکیل می دهد.

باید دانست که مادام که جامعه ما تحت سلطه امپریالیست ها قرار دارد و طبقه سرمایه دار بر آن حکم می راند، افزایش شکاف طبقاتی بین اقلیت ثروتمندان با کارگران و زحمتکشان و بی چیزان یعنی اکثریت مطلق جامعه، تمرکز ثروت در یک

تبلیغات عوامفریبانه سلطنت طلبان در باب قدرت و هیبت "ارتش شاهنشاهی" یکی دیگر از جلوه های عوامفریبی های سلطنت طلبان و بلندگوهای تبلیغاتی آنهاست. اما واقعیت این است که افسار این ارتش از زمان به وجود آمدن در زمان رضا شاه توسط انگلیسی ها و بعد آمریکایی ها تا همین امروز در دستان سازندگان آن بوده و می باشد. این ارتش همان ارتشی ست که در سال ۱۳۲۵ در لشکر کشی به آذربایجان حمام خون در آنجا بر پا نمود و در مدت کوتاهی هزاران نفر از مردم بی دفاع آذربایجان را قتل عام کرد. همان ارتشی که با لشکر کشی به مردم ستمدیده عمان (در ظفار) در سال ۱۳۵۲ و قتل عام آنها جنینش توده های محروم ظفار را به خاک و خون کشید، بدون این که در این لشکر کشی پر هزینه و جنایت بار کمترین منافع ملی ایرانیان مستتر باشد.

دارد و برای حفظ موجودیت خود بر شدت استثمار و غارت ثروت های توده های تحت سلطه و از جمله در جامعه ما از کانال رژیم دست نشانده اش یعنی جمهوری اسلامی افزوده است. به همین خاطر با قطعیت می توان گفت که اگر رژیم شاه سرنگون نمی شد در شرایط کنونی جهت خدمت به امپریالیستها مصیبت ها و فجایعی را در جامعه ایران باعث می شد که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به بار آورده است.

"پیشرفت و ترقی" کشور در زمان شاه و

جمهوری اسلامی

یکی دیگر از هسته اصلی "استدلال" برای متمدن جلوه دادن جامعه ایران در دوران پهلوی و "پیشرفت" و "ترقی" در آن، تکیه بر "صنعتی" کردن ایران و احداث کارخانه های بزرگ توسط شاه، جاده سازی و از این قبیل در کشور می باشد که سلطنت طلبان از این اقدامات "پدر" بزرگ خویش و نوکر حقیر امپریالیستها مرتباً داد سخن می دهند. اما اگر معیار "صنعتی" کردن کشور همان احداث واحد های عظیم تولیدی و ظاهراً زیربنایی، کشیدن جاده و گسترش شبکه های انرژی و ... باشد، کسی باید کور باشد تا نبیند که چنین به اصطلاح "پیشرفت" ها و "ترقی" ها و صنعتی شدن کشور، تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی چندین برابر بزرگتر و گسترده تر و عظیم تر از دوره شاه صورت گرفته است؛ تا آنجا که باید گفت زبان سلطنت طلبان در مقابل جمهوری اسلامی در این زمینه ها قاصر است. رژیم فعلی در طول ۴۰ سال گذشته با ادامه همان سیاستهای اقتصادی شاه برای گسترش نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران، بزرگترین صنایع پتروشیمی و خودرو سازی و ... منطقه را در ایران احداث کرده و در جاهایی که حکومت شاه خوابش را هم نمی دید سد ایجاد نموده و جاده کشیده و شبکه برق و گاز را تا

جمهوری اسلامی، تنها چند هفته پس از سقوط شاه با عنوان ارتش اسلامی، توده های رنج دیده خلق کرد ایران را به خاک و خون کشید و جنایات فراموش نشدنی ای در قتل عام مردم در سنندج، نغده و پاوه و در روستاهای "قارنا" و "قهلانان" آفرید. جمهوری اسلامی که ارتش شاهنشاهی (امپریالیسم ساخته) را از شاه جنایتکار تحویل گرفت، با تاسیس سپاه پاسداران بر "قدرت" آن افزود و آن را برای همان مقاصد به کار برد و می برد که این ماشین جنگی در زمان شاه مورد استفاده قرار می گرفت، یعنی برای حفظ سیستم سرمایه داری و به واقع نظام جبار حاکم و سرکوب مبارزات مردم ایران و منطقه.

"مملکت فروشی" در هر دو رژیم

تبلیغات پرو سلطنتی از "مملکت فروشی" سران جمهوری اسلامی و بخشش دریای خزر و نفت و گاز جنوب و ... داد سخن می دهند، اما می کوشند که با گفتن تنها یک بخش از حقیقت و گل آلود کردن آب، به شاه وصله ناجور "میهن پرستی" بزنند. این عوامفریبی نیز فایده ای برای آنها در بر ندارد، چرا که مگر کسی فراموش کرده است که شخص شاه به فرمان امپریالیستها از جمله انگلیسی ها، مانند آب خوردن به جدا شدن بحرین از ایران رضایت داد، بی آن که این کار کمترین دستاوردی برای ایران داشته باشد؛ و مجلس فرمایشی وی نیز آن را تأیید کرد. به این ترتیب در حالی که سلطنت طلبان و "لیدر نیم پهلوی شان" در همه جا گلوی خود را با عریبه های دفاع از "تمامیت ارضی" (بخوان حفظ زنجیر های استثمار و سرکوب و به انقیاد کشیدن خلقهای تحت ستم ایران به نفع سرمایه داران حاکم) پاره می کنند، به روی خودشان نمی آورند که هر جا پای منافع امپریالیستها به میان آمد "شاهنشاه" بی اختیار آنها به اشاره اربابانش حتی لحظه ای هم در "تجزیه" خاک "ایران" و نقض "تمامیت ارضی" درنگ نکرد. در زمان همین سلطنت شاه مزدور بود که وی فرمان جدا شدن بخش مهمی از "خاک" ایران مورد استناد آنان را صادر کرد. حال ما دیگر وارد بررسی ماهیت به غایت ضد مردمی و مملکت فروشانة بزرگترین قراردادهای نفت و گاز این حکومت با امپریالیستها نمی شویم. در نتیجه در این مورد هم امروز آنها نمی توانند به جمهوری اسلامی وطن فروش، فخر بفرشند. چرا که حکومت فعلی مشغول پیشبرد همان سیاستهای زمان شاه در این زمینه یعنی پیشبرد اوامر امپریالیستها، پُر کردن جیب سرمایه داران وابسته و خیانت به منافع کارگران و زحمتکشان و توده های محروم می باشد. تنها تفاوتی که در این زمینه وجود دارد این است که امپریالیسم یا سیستم سرمایه داری انحصاری جهانی امروز در یک شرایط شدیداً بحرانی قرار

شهرهای بزرگ نظیر تهران رواج داشت. اکنون مطالب فوق را جمع‌بندی کنیم.

نتیجه‌گیری

تبلیغات پرو سلطنت و تشویق توهم بازگشت به شرایط زندگی در دوران شاه سابق آنهم چهل و یکسال پس از به گورستان تاریخ سپرده شدن این رژیم وابسته، سرکوبگر و فاسد، بر آن است که با برقراری مجدد حکومت سلطنتی البته توسط صاحبان اصلی قدرت سیاسی و اقتصادی در ایران (امپریالیستها)، فقر و گرسنگی و محرومیت و سرکوب و اعدام از جامعه رخت بر خواهد بست؛ و ایران به سرزمین رفاه و آزادی برای مردم ایران تبدیل خواهد شد. اما، اولاً هر انسان با وجدان و آگاهی با رجوع به مثالهای عینی که در تمام زمینه‌های حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه در دوره شاه به وفور وجود داشتند، می‌تواند عوامفریبانه بودن این ادعا را درک کند و متوجه گردد که با توجه به سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران و سيطرة نظام سرمایه‌داری وابسته در آن، اگر هم به فرض روزی پسر شاه را دوباره بر تخت سلطنت بنشانند نه تنها وضع فاجعه‌بار کنونی همچنان ادامه خواهد یافت بلکه این دار و دسته برای انتقام از توده‌های تحت ستم ما که در سال ۱۳۵۷ رژیم شاه را سرنگون ساختند، با شدت بیشتری به قصابی مردم و پر کردن جیبهای خود خواهند پرداخت.

از همین الان پس مانده‌های رژیم سابق که بوی کباب شنیده‌اند با شعارهای "مرگ بر کمونیسم" (در تظاهرات اخیر خودشان در هلند که ظاهراً علیه جمهوری اسلامی بر پا شده بود) و دندان‌نشان دادن به کمونیستها و نیروهای مبارز (با ایجاد تنش و تلاش برای درگیری با چپ‌ها در تظاهرات لندن و ...) در حال فرستادن سیگنال و تیز کردن دشنه‌های کینه‌خویش برای تداوم جنایات گذشته شاه و پدرش رضاخان میرپنج علیه توده‌های رنج‌کشیده ایران و فرزندان آنها، روشنفکران انقلابی و کلاً هر گونه "مخالف" مرتجعین سلطنت طلب هستند. بنابراین، بدون آن که کسی بخواهد و یا مجبور شود کمترین امتیازی به رژیم دژخیم جمهوری اسلامی بدهد - رژیمی که تمام سیاستهای ضد مردمی و ضد ملی رژیم وابسته شاه را در ابعاد بزرگتر بر کارگران و زحمتکشان ما اعمال نمود- می‌تواند با مقایسه وضع طرفداران در سودای قدرت رژیم شاه و متوهم به بازگشت آن با رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی قبل از گرفتن قدرت، به اوج رسوایی سلطنت طلبان پی ببرد. خمینی جلاد و فریبکار حداقل تا مقطع روی کار آمدن توسط امپریالیستها از "احترام" به "آزادی" و حتی ابراز نظر آزادانه "مارکسیستها" دم می‌زد. اما اینان از همین الان شمشیر برهنه خود را علیه آزادی و آزادیخواهان نشان می‌دهند. سلطنت طلبانی که هنوز به قدرت نرسیده

است که مارکس و انگلس این آموزگاران کبیر پرولتاریا، با مطالعه قوانین تکامل جامعه سرمایه‌داری تاکید کردند که در اثر سلطه نظام سرمایه‌داری، تحت هر رژیم سیاسی ای با هر شکلی "سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند تقسیم میشود" مثنی از ثروتمندان و اغنیاء زالو صفت و انبوه بی شماری از بی چیزان و فقرا. (نقل قول از کتاب "مانیفست" سال ۱۸۴۸) واقعیتی که در تمام جهان سرمایه‌داری مشاهده می‌شود.

فساد، خصوصیت ذاتی جمهوری اسلامی

و حکومت شاه

پی شک، در پاسخ به یک ذهن جستجوگر حقیقت، مطالب فوق بیانگر آن هستند که در کارزار تبلیغ به نفع سلطنت چه درجه ای از عوامفریبی و دروغگویی وجود دارد. حال ما دیگر به جزئیات و تشریح فساد ساختاری در رژیم پهلوی و بویژه در میان خانواده و نزدیکان شاه نمی‌پردازیم. **اگر جوانان امروز در این مورد نمی‌دانند، مردم ایران در آن زمان بر این واقعیت اشراف داشتند که خانواده شاه از رضا خان قلدر گرفته تا پسرش و شاهزاده‌ها و اطرافیان وی در دوران زمامداری شان سمبل برجسته غارتگری و دزدی بودند که به بهای فقر و فلاکت اکثریت جامعه ثروتهای نجومی برای خود دست و پا کردند. به واقع، در یک قضاوت بی طرفانه باید گفت که آخوندهای رذل حاکم و شاه و "هزار فامیل" اش در این زمینه یعنی فساد و اختلاس و دزدی از یک جنس بوده‌اند.** همه می‌دانند که رضا خان میرپنج تا قبل از تبدیل شدن به جیره خوار امپریالیسم انگلیس و کودتای انگلیسی سال ۱۳۹۹ یک فرمانده جزء نیروی قزاق بود که آهی در بساط نداشت. اما هنگامی که با خواری و خفت توسط اربابانش خلع شد، بزرگترین مالک در سراسر ایران از جمله مالک دو هزار روستای غصب شده بود که با زور به تملک در آورده بود. ثروت پسر وی نیز در زمان فرار از ایران بر اساس برخی گزارشات خوش بینانه به ۳۰ میلیارد دلار می‌رسید که در طول ۴۰ سال گذشته گوشه‌ای از آن منبع ارتزاق و عیاشی‌های خانواده وی و از جمله نیم پهلوی و مادرش در خارج از کشور را تشکیل داده است. در آن زمان نیز هر قرارداد و امتیاز دولتی برای سرمایه داران رذل مستلزم پرداخت "کمسیون" به امرای ارتش و یا سایر مقامات کار بدست بود و بخشی از درآمد نفت مستقیماً به حساب بنیاد پهلوی شاه ساخته (معادل کمیته امداد امام و بنیاد مستضعفان در جمهوری اسلامی) ریخته می‌شد. آنهم در حالی که فقر و گرانی و تورم پشت توده‌های تحت ستم را خم کرده بود و فروختن خون برای گذران زندگی، در حاشیه

سمت و فقر و فلاکت در سمتی دیگر، یک روند دائمی و شتابناک است. واقعیت این است که **بشرط "رشد اقتصادی" و "ترقی" و انباشت سرمایه برای سرمایه داران، تداوم و تشدید استثمار کارگران، انباشته شدن ثروت در دست اشخاص" معدود و در یک کلام "افزایش سرمایه" در همه حال و بدون توجه به خانه خرابی مداوم اکثریت ستمکش جامعه می‌باشد. این شرط جز از طریق تشدید دائم التزائد غارت طبقه کارگر و محرومان و به خاک سیاه نشاندن آنها امکانپذیر نیست. این یک قانون عام نظام سرمایه‌داری در همه دنیاست.**

از این رو تا زمانی که چنین سیستم و ساختار اقتصادی ای پا بر جاست، هر رژیم سیاسی ای، با هر شکل و لافه‌ای که برای مدیریت این سیستم روی کار بیاید، نتیجه ای جز تداوم حرکت در ریل سابق و در نتیجه تشدید دائمی فقر و محرومیت، بیکاری و گرانی و تورم و تجزیه هر چه بیشتر افشار میانی و سقوط به افشار تختانی جامعه، بیکاری فزاینده و کارگران و زحمتکشانی بی چیز و تحت شدیدترین ظلم و ستم نخواهد داشت. این "قانون جاودان" سرمایه‌داری در کشور ماست. بنابراین، در مورد این ادعا که گویا پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، روی کار آمدن رژیم سلطنتی به بهبود وضع توده‌ها و نجات آنان از شرایط فاجعه‌بار اقتصادی-سیاسی کنونی منجر خواهد شد، باید گفت که این یک استدلال غیر واقعی، تجریدی و آغشته به عوامفریبی ست که رابطه ذاتی بین رژیم سیاسی به عنوان روبنا با نظام اقتصادی به عنوان زیر بنا را استتار نموده و این گونه جلوه می‌دهد که گویا یک طبقه استثمارگر و در این مورد سرمایه داران وابسته به امپریالیسم حاکم بر ایران، می‌توانند یک رژیم سیاسی دمکراتیک، مدافع آزادی و مساوات بین همه آحاد و طبقات جامعه و به نفع توده‌های زحمتکش جامعه به وجود آورند. در حالی که به رغم تبلیغات فریبکارانه نیروهای ارتجاعی و دشمنان توده‌ها، با توجه به سلطه امپریالیست‌ها و حاکمیت سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران امروز- به خصوص با توجه به شرایط بحران فعلی در سیستم جهانی امپریالیستی- مردم و جوانان ما باید مطمئن باشند که اگر به جای جمهوری اسلامی، حکومت شاه و یا پسرش "نیم پهلوی" بر ایران حکم می‌راند، به دلیل ذات روابط سرمایه‌داری، داغ ننگ تحمیل فقر و گرانی و تورم و بیکاری و گرسنگی و کارتن خوابی و قیر خوابی و ارتزاق توده‌ها از سطل زباله و ... به جامعه در پیشانی "شاه شاهان" و کلاً حکومت سلطنتی نیز آشکار بود؛ و هرگز از برابری، آزادی و حداقل شرایط انسانی زندگی در ایران خبری نبود. چرا که تمامی تجلیات ضد خلقی برشمرده، جزء ماهیت نظام سرمایه‌داری بوده و از الزامات بقا و رشد آن هستند. در ست به همین دلیل

هر شکل از رژیم سیاسی ای باقی ست، فقر و گرسنگی و بیکاری کارگران، محرومیت و بی سرپناهی و زباله گردی و قبر خوابی زحمتکشان، زن ستیزی و فرهنگ مردسالارانه، نقض حق تعیین سرنوشت خلقها و سرکوب اعدام و شکنجه و ... همچنان تصویر زشت حاکم بر زندگی میلیونها تن از آحاد جامعه خواهد بود. در نتیجه در انقلاب آتی، برای رسیدن به رفاه و آزادی، این سلطه امپریالیسم و نابودی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است که باید آماج اصلی جنبش آزادی بخش توده ها قرار گیرد و نه صرفا شکل رژیم سیاسی.

مردمی باز می گردد آنها بارها اعلام کرده اند "مرگ بر دیکتاتور!" آنها بارها فریاد زده اند که "نه شاه می خواهیم و نه رهبر!" آنها بارها تاکید کرده اند که "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" و...

و سخن آخر این که: تا زمانی که نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در کشور ما باقی ست، هر رژیم سیاسی، با هر لافاه ای که برای حفظ و بقای همین سیستم روی کار آید از حکومت سلطنتی گرفته تا مذهبی، از "دمکراتیک" گرفته تا "مشروطه" و ... به ماشین جنگی این نظام برای تداوم انقیاد توده های تحت ستم ما بدل خواهند شد. تا این نظام با

از زبان فرزند محمدرضا شاه اعلام می کنند که می خواهند سپاه پاسداران را حفظ کنند و اساسا با قدرت آنها نظم را برقرار سازند!

یک مطالعه دقیق نشان می دهد که جمهوری اسلامی از آنجا که در ماهیت هیچ فرقی با رژیم شاه نداشت، تمام سیاستهای کلان اقتصادی، سیاسی و نظامی حکومت شاه در خدمت به امپریالیستها را به پیش برده و می برد و جنایات او علیه توده ها را به حد کمال رسانده است. با داشتن چنین شناختی ست که تا آنجا که به کارگران به پا خاسته، زنان، دانشجویان و سایر اقشار

انگلستان، لندن: گزارشی از آکسیون حمایت از اعتراضات و اعتصابات کارگران ایران



در تداوم آکسیون های مبارزاتی حمایت از اعتصابات و اعتراضات وسیع کارگری در ایران، امروز یکشنبه ۱۶ آگوست ۲۰۲۰، یک تظاهرات ایستاده در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد که در آن شماری از ایرانیان آزاده و مبارز و فعالین سازمان های سیاسی شرکت کردند. در جریان این حرکت، شعارهای زیادی به زبان های انگلیسی و فارسی در حمایت از اعتصابات و اعتراضات کارگری جاری در ده ها کارخانه و واحد صنعتی در داخل کشور، سر داده شد. از جمله این شعارها "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "زنده باد اعتصاب، زنده باد انقلاب"، "زندانی سیاسی، کارگر زندانی، آزاد باید گردد"، "ترور، شکنجه، زندان نابود باید گردد"، "فرزند کارگرانیم، کنارشان می مانیم"، "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا"، "از هفت تپه تا تهران، زحمتکشان در زندان"، "نان، کار، آزادی" و ...

همچنین بنرهای بزرگی حاوی جنایات جمهوری اسلامی، در محل آکسیون به نمایش درآمده بودند و یکی از این بنرها، با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، روی میله های جلوی کنسولگری نصب شده بود.

در انتهای این حرکت، یکی از شرکت کنندگان در تظاهرات، با تخم مرغ درب اصلی و پنجره های کنسولگری را مورد حمله قرار داد و مزدوران رژیم در داخل ساختمان جاسوس خانه (موسوم به کنسولگری) شتابزده پلیس را به محل فرا خواندند. همچنین در جریان این حرکت، برخی اطلاعیه های انگلیسی در توضیح شرایط وخیم کار و حیات کارگران در محل پخش شدند. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن یکی از جریانان فراخوان دهنده این حرکت مبارزاتی بودند که در ساعت ۱۲ ظهر آغاز و در ساعت یک و نیم بعد از ظهر با موفقیت به پایان رسید.

پیروز باد مبارزات دلیرانه کارگران ایران برای کسب حقوق بر حقشان!

جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران،

دشمن زحمتکشان نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در

لندن - انگلستان

شانزدهم آگوست ۲۰۲۰

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

۲۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره (۳)



تصاویری از رزمندگان جنبش انقلابی مردم ما

که در دوره ۶۰ در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم به دست دشمنان جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند

www.siahkal.com

بدون آن که توانسته باشم بر اساس اعتقاداتم ضربه ای به این رژیم بزنم، منتظر باشم تا بیایند و مرا دستگیر کنند. با توجه به تمام تجارب عینی خودم و رفقایم در برخورد با پاسداران رژیم و با توجه به آنچه در خاطرات مبارزات چریکهای فدائی خلق در زمان شاه خوانده بودم، می دانستم که نباید هیچ گاه و در هیچ موردی نسبت به رژیم های ضد خلقی خوشبین بود و به آن ها اعتماد داشت. اصلا به هیچ وجه در مخیله ام نمی گنجید که بعنوان یک هوادار آن سازمان پر افتخار فدائی در دوره قبل، باید بروم و کاری کنم که معنایش این است آقایان مزدور بفرمایید! آمده ام تا مرا دستگیر کنید! اما چاره دیگری نداشتم چرا که فکر می کردم چون این خواست سازمانی که من در درون آن کار می کنم می باشد و دستور تشکیلاتی ست باید بدون قید و شرط و چون و چرا آن کار را انجام دهم.

در آن زمان با توجه به تجربه و سطح آگاهی ام من نمی دانستم که دستور تشکیلاتی هنگامی معنای درست پیدا می کند که پیش از آن فرد تشکیلاتی در طرح سیاست های سازمان و در تصمیم گیری در مورد آن سیاست ها نقش داشته باشد. در حالی که در مورد ما چنین نبود. سیاست های سازمان بدون این که رهبری جویای نظرات ما باشد از طرف خود آنها تعیین شده بود. ما اگر به مفهوم سانترالیسم دموکراتیک در یک سازمان کمونیستی آگاهی داشتیم می بایست از ابتدا خواستار به حساب آوردن نظراتمان در آن سازمان می شدیم. ولی ما هوادار آن سازمان بودیم و در حالیکه در تعیین سیاست مبتنی بر آن "دستور" سهمی نداشتم، خود را ملزم به تبعیت از آن می دانستیم. در هر حال با چنان استدلالی خود را قانع کردم. البته نباید فراموش کرد که در آن زمان یعنی نیمه دوم سال ۱۳۵۹ بدلائل مختلف و از جمله آن که جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته بود پایه های سلطه ضد خلقی خود را کاملا محکم سازد، بدلیل این که این رژیم در چهار گوشه کشور از ترکمن صحرا و کردستان گرفته تا بلوچستان و تهران و ... هنوز با یک جنبش توده ای وسیع روبرو بود که تجربه برپایی یک قیام پر شکوه علیه رژیم مزدور شاه را در کوله بار خویش داشتند، اوضاع سیاسی با دهه ۶۰، دهه قلع و قمع سازمانهای سیاسی و کشت و کشتار سیستماتیک وحشیانه، از زوایای مختلف فرق داشت. **دیکتاتوری حاکم در فاصله ۲-۳ سال اول بقدرت رسیدن خویش، در شرایط هرج و مرج ناشی از قیام سراسری در حالت بازسازی ماشین دولتی و سازماندهی بی وقفه ارگانهای سرکوب خویش و در انتظار رسیدن موقعیت مناسب برای یورش قطعی و نهایی به جنبش توده ها بود. در چارچوب چنین اوضاعی، دستگیری فعالین سیاسی در این دوره گذرا و موقتی ضرورتا مانند**

افسوس که در آن زمان، من این آگاهی را نداشتم تا درک کنم که این رهنمود برخاسته از یک تحلیل نادرست و یک شکل کار سازمانی غیر منطبق با شرایط ایران می باشد؛ تحلیلی که حداکثر با یکسان دانستن شرایط ایران و روسیه متوجه دیکتاتوری فخر امیز حاکم بر جامعه تحت سلطه ما نبود و فکر می کرد که گویا می توان با این حکومت نیز با "کار آرام سیاسی" و از مجرای قانونی مبارزه کرد و قاعدتا هم من می توانم طبق "قانون" به پاسداران و اطلاعاتی های این رژیم بگویم چون شما مدرکی ندارید و من هم مشارکت را در این کار انکار می کنم حق ندارید مرا بگیرید و زندانی کنید و آنها هم خواهند گفت ببخشید مزاحم شدیم صحیح است بفرمایید!!! بروید و به فعالیتهایتان علیه ما ادامه دهید!

امروز وقتی به همان شرایط باز می گردیم می بینیم که چه تعداد از نیروهای پر شور جوان سازمان اقلیت و سایر سازمانهای معتقد به کار آرام سیاسی که در شرایط پیش از هجوم سراسری در مواردی نظیر مورد من دستگیر شده بودند هیچ گاه موفق به فرار از چنگال مزدوران رژیم نشده و با اتهامات بسیار نازل و مسخره به جوخه های اعدام سپرده شدند در حالی که آنها بدون تردید می خواستند و می توانستند تحت یک تئوری و تحلیل صحیح و یک رهبری انقلابی آگاه به شرایط، نیروی بزرگی برای یک نبرد موثر در جهت سرنگونی رژیم تازه پای جمهوری اسلامی باشند.

برغم میل باطنی، می گویم برغم میل باطنی چرا که شخصا فکر نمی کردم که با توجه و اطلاع قبلی از اینکه پاسداران رژیم بدنال من هستند باید همینطور سرم را بیاندازم پائین و به دبیرستان بروم، یعنی

تقدیم به نسل "جان های شیفته و غنچه های سرخ و زیبای نشکفته" که در دهه خونین ۶۰ با نثار جان شیرین خود، پرچم خونین آزادی و سوسیالیسم را در مقابل دیدگان هرزه دشمن همچنان در اهتزاز نگاه داشتند! تقدیم به نسل جدیدی که با درس گیری از نیاکان خود وظیفه حفظ این پرچم را در مبارزه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است.

اکنون به شرح ماجرای اصلی بازگردم. دستگیری یکی از اعضای هسته ما و مدتی قبل از آن نیز دستگیری مسئول هسته ما در اوایل پاییز سال ۵۹ نشان از سازماندهی موجود در کار ارگانهای سرکوب رژیم را داشت. پس از ملاقات با رفیق دستگیر شده در هنگام پخش اعلامیه، من به مدت ۲-۳ روز از حضور در کلاس درس خودداری کردم و سعی کردم که به خانه خودم هم نروم. پس از تماس با رفیق دستگیر شده

در حالی که مسلم شده بود که مامورین رژیم به دنبال من و یک رفیق دیگر هستند با رفیق مسئول هسته و رفقای دیگر در مورد اینکه چه باید بکنیم مشورت کردیم. از آنها خواستم که مرا به کردستان بفرستند. اما می گفتند که سازمان در آنجا امکانات غذایی و ... ندارد. نتیجه مشورتها این بود که من باید در شهر باقی بمانم و به طور عادی باید به دبیرستان بازگردم! ولی مشارکت خود را در پخش اطلاعیه های ضدحکومتی و روایط خود یا فرد دستگیر شده را انکار کنیم. من با تمام وجود می دانستم که این کار درست نیست؛ اما از طرف دیگر خودم را به انجام رهنمود تشکیلاتی موظف می دانستم. به هر حال فکر کردم که سازمان بهتر از من می داند و با چنین "فکری" خودم را قانع کردم. ولی

هم مرا رها نکرد. تمام آنچه که راجع به چریکهای فدائی و یا مجاهدین زمان شاه در کتابهای آن دوره با ولع تمام و چند بار خوانده بودم، یکی یکی مثل پرده سینما از جلوی چشمانم رد می شد. تصاویر شکنجه شده آن انقلابیون و مبارزین - که به ذهنم می آمد، به من نیرو می داد...

در حقیقت آن محل عجیب همان زندان مجرمین عادی در شهر بود و من نزد زندانیان عادی بودم. بعد از همان زندانیان عادی که از رفتارم فهمیده بودند که زندانی عادی نیستم و به قول خودشان "چیز فهم" هستم شنیدم که درخت تنومندی که در وسط حیاط زندان وجود داشت توسط رفیق احمد جلیل افشار و در زمانی که نامبرده به این زندان تبعید شده بود کاشته شده بود. از دیدن آن درخت تنومند و این که یکی از انقلابیون وفادار به چریکهای فدایی خلق آن را کاشته بود احساس غرور به من دست می داد. اگر خود رفیق احمد جلیل افشار آنجا نبود اما سایه پنهان او و خاطره اش و به این اعتبار اندیشه اش در قالب آن درخت تنومند که در هوای گرم آن روزها سایه بان زندانیان بود، وجود داشت و به افرادی نظیر من روحیه می داد.

در زندان ناگهان با رفیق سوم هسته مان هم روبرو شدم. ظاهراً او را بجرم "دختر بازی" و "روابط نامشروع" به زندان آورده بودند. اما واقعیت این بود که با توجه به اطلاعات داده شده توسط فرد دستگیر شده هسته ما، کاملاً روشن بود که هویت این هسته برای رژیم کاملاً لو رفته و با دستگیری بقیه، اکنون آنها سایر ارتباطات و مشخصات مسئولین ما را می خواستند.

در مورد شرایط آن زندان نیز باید بگویم که رژیم هنوز فرصت جدا کردن زندانیان سیاسی از عادی ها را نیافته بود و با وجود آن که در زندان اصلی شهر که در حومه شهر قرار داشت بند کوچکی برای مجرمین سیاسی درست کرده بودند، ولی دلیل تخریب زندانها و مراکز نظیر ساواک و شهر بانی و ... توسط مردم، زندانیان سیاسی در این دوره در بسیاری از مواقع نزد زندانیان عادی نگهداری می شدند. در حالی که این وضع کمتر از یکسال بعد و مقارن با یورش سراسری ۳۰ خرداد کاملاً فرق کرده بود و زندانهای تخریب شده ساواک ترمیم و مهمتر آن که زندانهای جدید مخصوص مجرمین سیاسی در شهر بوجود آمدند. در چنین اوضاع و احوالی من در زندانی بودم که در واقع سلول نداشت و شامل چند اتاق بزرگ در اطراف یک حیاط با حوضی در وسط آن بود. حدود ۱۰ زندانی (۸ عادی و ۲ زندانی سیاسی) را در آنجا نگاه داشته بودند. غیر سیاسی ها جرمهای متفاوتی داشتند. ۲ تن از آنها بجرم "عمل لواط" در زندان بودند و منتظر

احساس بسیار لذت بخش و شاید مضحکی هم به من دست داد. در ذهنم در آن لحظه یکی از بزرگترین حوادث زندگی من به عنوان یک نوجوان پیوسته به امواج انقلاب، رقم خورد. بله! با دریافت آن لگد و دیدن آن چهره های عجیب و غریب دیگر مطمئن شدم که اینجا "زندان" می باشد! و رژیم مرا به "زندان" انداخته بود! زندان یعنی "دانشگاه"!

بدون اغراق باید بگویم که اکنون نیز پس از گذشت حدود ۲۵ سال (تاریخ نگارش این نوشته) از آن ماجرا هنگام توصیف احساساتم در آن لحظه در حالی که حالت خنده به من دست می دهد، هنوز نمی توانم احساس "خوشی" که در آن لحظات "زندانی" شدن به من دست داد را فراموش کنم! بله! از آن لحظه به بعد من نیز یک "زندانی سیاسی" بودم! بخاطر فعالیت مبارزاتی در راه توده ها بزرگان افتاده بودم! از این حالت در درجه اول بدون آنکه برایم مهم باشد که چه اتفاقی خواهد افتاد، حالت افتخار و احساس خوشایندی به من دست داده بود. در حالی که ۱۶ سال بیشتر نداشتم، در دلم به خودم "افتخار" می کردم که بالاخره فعالیتهای مبارزاتی ام بعنوان یک هوادار سازمان چریکهای فدائی آنقدر "مهم" بوده که رژیم مرا بزرگان بیانداز! بدون تعقل، کیف می کردم!... اما مدت زیادی نگذشت که این افکار سریعاً جای خود را به فکری دیگری داد. چند دقیقه پس از گذشت آن لحظه های خلسه آور و ناپخته اولیه، به خودم آمدم و سعی کردم تا حواسم را کاملاً جمع کنم. لحظه به لحظه با خود فکر می کردم که خب! حالا موقع امتحان رسیده است! این یک امتحان است. باید بشدت مراقب رفتارم باشم و برخلاف آن آدم سست مایه هم هسته ای ام، کوچکترین اطلاعاتی راجع به تشکیلات و رفقایم به دشمن ندهم! خودم را آماده می کردم که اگر شکنجه شدم باید مقاومت کنم و نباید حتی یک کلمه حرف بزنم. در تمام مدت در ذهنم به مرور خاطرات چریکهای فدایی اسیری که خوانده بودم می پرداختم. سعی می کردم لحظاتی که این مبارزین بزرگ و سمبلهای ما در زیر شکنجه دژخیمان ساواک بودند، ولی هیچ نگفتمند را نزد خود تصور کنم و بکوشم تا اگر چنین شرایطی پیش آمد مثل آنها باشم. مرتب به خودم نهیب می زدم که اینجا دیگر زمان امتحان فرا رسیده و باید در عمل نشان دهی که یک هوادار سازمان چریکها با درس گیری از روحیه و عمل رفقای دهه ۵۰ در شرایط دستگیری در مقابل دشمن چگونه برخورد می کند. مراقب باش که اگر ترا کتک زدند و یا شکنجه ات کردند، مبدا حتی یک کلمه راجع به "هسته"، سازمان و یا روابط تشکیلاتی ای که داری حرف بزنی و کوچکترین اطلاعاتی راجع به کسانی که می شناسی مطرح کنی. مواظب باش کلک نخوری و... بجزرات می توانم بگویم که این افکار در تمام مدت ۳-۲ روزه که در آنجا بودم حتی برای لحظه ای

سالهای بعد مساوی با مرگ و اعدام نبود. گرچه نباید به هیچ وجه فراموش کرد که در همین دوره کوتاه، شیوه کار جمهوری اسلامی چنین بود که اگر این رژیم نمی توانست (و نه اینکه نمی خواست) رسماً و علناً به جنایاتی مبادرت ورزد که در سال ۶۰ و در تداوم آن تابستان سال ۶۷ مبادرت ورزید، در عوض ارگانهای سرکوب و باندهای سیاه این حکومت در همان مدت کوتاه نیز تا آنجا که توانستند با شناسایی و ربودن و شکنجه و سر به نیست کردن فعالین سیاسی به وظیفه خود که همانا سرکوب جنبش انقلابی مردم بود، جامه عمل پوشانیدند و بسیاری از نیروهای مبارز و انقلابی را به طور فیزیکی از صحنه حذف کردند. در چنین شرایطی بود که با "رهنمود" تشکیلات به دبیرستان بازگشتم و بنا به توصیه رفقای مسئول منتظر شدم تا بینم پاسداران چه برخوردی می کنند.

به محض بازگشت به دبیرستان، در ساعت دوم توسط مدیر مدرسه به دفتر فراخوانده شدم، جایی که دو مامور زشت خوی رژیم با لباس شخصی حضور داشتند و با برخوردی بسیار مکارانه گفتند که باید برای پاسخ به "برخی سوالات" همراه آنها به کمیته بروم. با این حال همینطور قبول نکردم و در مقابل مدیر مدرسه پرسیدم "به چه دلیل؟ مگر من چکار کرده ام که می خواهید مرا به کمیته ببرید؟" در پاسخ با لیخن گفتند: "فقط چند دقیقه با شما کار داریم!". در دلم گفتم "آره جان خودتان!" چرا که می دانستم که برای چه دنبال من آمده اند. به این ترتیب مرا در یک لند رور سوار کرده و به کمیته بردند. بمحض ورود به آنجا، پاسداری نام و مشخصات مرا بروی کاغذ نوشت و بدون آنکه حرفی بزند، سر آخر با دست اشاره کرد که "بفرما از آن طرف! در واقع او یک در را به من نشان داد. پیش خود گفتم یعنی چه؟ آیا می خواهد مرا آزاد کند؟ در را که باز کردم با ۳ پله روبرو شدم که به یک محیط باز و بزرگ ختم می شد. هنوز در فکر این بودم که اینجا کجاست که ناگهان لگدی به پشتم خورد که باعث شد پله ها را با سرعت طی کنم! ممکن است باورش برای خواننده مشکل باشد و یا مضحک جلوه کند ولی تا اینجا قضیه هنوز نفهمیده بودم آنجا کجاست! باز هم یک لحظه فکر کردم که آیا این یک در خروجی دیگر از ساختمان کمیته است؟ آخر "زندان" این جوری نیست که! در تصورات آن زمان من (که ۱۶ سال داشتم) زندان کاملاً با این محیط فرق می کرد و با "سلول" معنی می داد. در همین افکار غوطه ور بودم که یکی دو نفر با پیژامه با شنیدن صدای باز شدن درب به استقبال آمدند و گفتند "خوش آمدی!" تنها و تنها در این لحظه و با دیدن آنها و سر و وضعشان بود که حدس زدم و در واقع "دوزاری" ام افتاد که بله اینجا باید زندان باشد! در آن لحظات و در حالی که هنوز آثار درد لگد به پشتم باقی مانده بود،

ملاقاتم آمده بود. در حضور پاسدار کمیته چی از نگاهش می خواندم که از برخورد خوشش آمده و تشویقم می کند. گفت "می گویند اگر می خواهی به درس و مشقت بررسی باید تعهد بدهی تا بیرون بروی!" جواب دادم "من کاری نکرده ام که تعهد بدهم! نمی دهم! بیرون هم نیام مهم نیست همین جا درسها را می خوانم! در یک فرصت مناسب و بدور از نگاه پاسدار هسته و با تحکم گفت "منظورم این است که تشکیلات می گوید تعهد بده و زودتر بیرون بیا!" دوباره با رهنمود تشکیلات! که دلخورم می کرد مواجه شدم. پیش خود می گفتم خب همه چیز ما تشکیلات است. شاید آنها بهتر می دانند. یادم افتاد که آره مطابق آموزشها و اصل سانترالیسم دمکراتیک باید از دستور تشکیلاتی حتی اگر آن را

غلط هم می دانی تبعیت کنی و بعد سر آن بحث کنی. البته در آن زمان من نمی دانستم که اتفاقا پایه سانترالیسم دمکراتیک بخش دموکراسی آن است و بدون رعایت دموکراسی در یک تشکیلات، سانترالیسم دمکراتیک مفهوم واقعی خود در فرهنگ کمونیستی را از دست می دهد. ما به واقع تنها با سانترالیسم مواجه بودیم که نظرات انحرافی و سازشکارانه رهبری را به نیروهای انقلابی تحمیل می کرد، امری که تأثیرات منفی خود را تا به امروز به جای گذاشته و باعث شده برخی ها بر خلاف رهنمودهای درست آموزگاران کمونیست، کار تشکیلاتی را از اساس نفی نمایند و تصور کنند که در تشکیلات بودن یعنی آزادی خود را از دست دادن و ملزم به انجام کارهایی شدن که خواست خودت نیست. در حالی که تجربه های آن دوره با توجه به برخوردهای غیر کمونیستی رهبری که در همه حوزه ها و نه صرفا در مناسبات درونی مصداق داشت نباید ملاکی برای قضاوت در باره یک تشکل کمونیستی واقعی قرار گیرد.

در آن روز، من باز برغم میل باطنی برای ترک زندان گفتم باشه و با صدای بلند گفتم "با اینکه کاری نکرده ام باز هم تعهد میدهم که کاری نکرده ام!" امروز وقتی دوباره به آن شرایط و گره های فکری خودم فکر می کنم می بینم که پیشبرد دستور تشکیلاتی در شرایط مبارزه با دشمن آن هم در یک محیط دیکتاتوری هیچ ایرادی نداشت و حتی الزام پیشبرد مبارزه بود. تبعیت از تشکیلات یک اصل کار کمونیستی و عملی درست بود، مشکل اما خود آن تشکیلات بود که برنامه و نظر و اهداف سیاسی اش منطبق بر واقعیت نبود و خود این تشکیلات به حکومت و یا لایه هایی از آن توهم داشت و ماهیت طبقاتی آن را نمی فهمید. در حوزه تشکیلاتی هم به دور از موازین کمونیستی رفتار می کرد.

(ادامه دارد)

ع. شفق

انسانهای زحمتکش و پاک و شریف و به خاطر دفاع از حقوقشان است که مبارزه می کنند!

بالاخره روز سوم و یا چهارم مرا دوباره بازجویی کردند. بازجو قدم می زد و



سوالها و جواب های مرا بر روی کاغذ می نوشت. در جریان بازجویی راجع به پخش اطلاعیه ها، روابطم با ۲ فرد دیگر، هویت مسئول هسته و روابط تشکیلاتی ام از من سوال کرد. بازجو می گفت: "بین! فلانی همه چیز را گفته! فایده ای ندارد دروغ بگویی!" در پاسخ به همه سوالها گفتم که "من فقط یک دانش آموز هستم. سرم به درس خواندن گرم است و نمی دانم که چه دروغهایی راجع به من به شما گفته اند. من هیچوقت فعالیت سیاسی نداشته ام. هیچ اطلاعیه ای را پخش نکرده ام و ۲ نفر دیگر هم اصلا نمی شناسم. اصلا نمی دانم چرا مرا از سر کلاس درس به اینجا آورده اید. سوال دیگری نیز از من شد مبنی بر اینکه "آیا هیچ فرد سیاسی در خانواده و یا فامیلتان دارید که در زمان شاه سیاسی بوده باشد؟ پیش خودم فکر می کردم نگاه کن پیشرفها دارند همان کار ساواک را می کنند. در پاسخ به سوالش به دروغ ولی کاملا قاطعانه گفتم "نه بابا! سیاسی کدومه!"

برغم تصورات اولیه نه کتک خوردم و نه "شکنجه" شدم. البته فحش و تهدید و چند پس گردنی و لگد در آن زمان برایم شکنجه محسوب نمی شد! باید اعتراف کنم که در روزهای بعد، با توجه به مقتضیات سن ام و سطح آگاهی ام این احساس که در آن مدت چرا "شکنجه" نشده بودم و یا درست و حسابی مرا زده بودند کمی مرا آزار هم می داد. چرا که هنوز به حساب خودم این رفتار دشمن، به هیچ وجه درجه مقاومت مرا معلوم نمی کرد. اما بسیار خوشحال بودم که هیچ اطلاعاتی، حتی اطلاعاتی که برای دشمن معلوم بود را به آنها ندادم. فکر کردن به این موضوع به من یک احساس خوشایند پیروزی و اعتماد به نفس می داد بعدا فکر کردم که ممکن است مرا چند ماه زندانی کنند. اما چند ساعت پس از بازجویی گفتند ملاقاتی داری! برادر بزرگم به

حکم اعدام. یکی از آنها را هر روز بیرون می بردند و جیره او را که ۲۰ ضربه شلاق بود وحشیانه بر پشتش فرود می آوردند. این فرد قربانی نگون بخت مناسبات کثیف و استعمارگرانه ای بود که گردانندگان آن در حالی که خود مظهر فساد و ریا بودند، می کوشیدند تا با مجازات وحشیانه چنین قربانیانی و نمایش وحشی گری خویش، پایه های دیکتاتوریشان را محکم و مردم را مرعوب سازند. شبها از صدای ناله و درد و زجر او کسی خوابش نمی برد. هیچ کاری هم از دستمان برای او بر نمی آمد. زندانبانان وسایل اولیه مداوا در اختیار او نمی گذاردند و از دوا و دکتر هم خبری نبود. سعی می کردم در کارهایش به او کمک کنم. بخصوص موقع غذا خوردن.

یکی دیگر از باصطلاح زندانیان عادی یک پیرمرد زحمتکش دهقان بود. همه به او احترام می گذاشتند. پیرمرد روستایی قطعه کوچکی زمینی داشت و با اتکاء به آن در واقع نان آور یک خانواده ۷ نفره بود. در تابستان گرم و خشک آن سال بر سر مساله تقسیم آب با مالک زمینهای بزرگ روستا که از قضا بسیار ستمکار بود دچار اختلاف شده بود. سر انجام هنگامی که برای جلوگیری از خشک شدن محصول و اجتناب از گرسنگی خود و خانواده اش شبانه جریان آب را به زمین خود سرازیر کرده بود، مورد حمله مزدوران مالک قرار گرفته بود. برغم اقتضای سنش، پیرمرد شجاع برای دفاع از زمین و محصول و برای بقای خانواده اش به مقابله برخاسته بود و در جریان درگیری یکی دوتن از مهاجمین را زخمی کرده بود ولی بعدا با دخالت پاسداران کارش به زندان کشیده بود. بسیار کم حرف می زد اما روحیه محکم و استواری داشت. از کار خودش به عنوان دفاع از حق نه تنها پشیمان نبود بلکه بر درستی آن اصرار می ورزید و می گفت اگر این عدالت اسلامی ست من کافر و اسلام نمی خواهم. شاه را بیرون کردیم که حالا این آخوندها بیان و به ما ظلم کنند. "نه خیر! نه خیر! اینطوری نمی شود!" (این عبارت تکیه کلام او بود و با لهجه روستایی شیرینی هم آن را مرتبا تکرار می کرد). مقامات، پیرمرد را ۲-۳ ماه بلاتکلیف در زندان نگاه داشته بودند و او هیچ خبری از سرنوشت خانواده اش نداشت. می بایست مطابق "عدالت اسلامی" رضایت مالک را کسب کند و مالک زورگو هم که از قضا یکی از بد نام ترین افراد منطقه در زمان شاه بود اساسا "حق آب" برای کشاورزان قائل نبود و با اطمینان از پشتیبانی رژیم جدید یعنی جمهوری اسلامی از خود، برای آزادی پیرمرد اسیر رضایت نمی داد. ملاقات با این دهقان زحمتکش که برای احقاق حقش به زندان افتاده بود تأثیر بسیار مثبتی روی من گذاشت. قوت قلب می گرفتم و با خود فکر می کردم کمونیستها بخاطر این

مبارزه با نژادپرستی و وحشیگری پلیس با مبارزه برای نابودی سرمایه داری در هم تنیده است!



های مردم جهان را تشدید کرد. از این جهت است که در روزها و هفته های بعد از مرگ جورج فلویید، صدها هزار نفر از توده های مردم آگاه در بیش از ۶۰ کشور دنیا در تظاهرات اعتراضی علیه خشونت پلیس، شرکت کردند. عظمت اعتراضات میلیونی جهانی علیه خشونت پلیس آمریکا و فاشیسم ترامپ، بیانگر این واقعیت بود که مردم دنیا خطرات ناشی از تلاش ترامپ برای برقراری یک نوع "دیکتاتوری رییس جمهوری" علیه طبقه کارگر آمریکا و پیامدهای آن علیه طبقه کارگر جهان را روز به روز بیشتر تشخیص داده اند. مردم تحت ستم در کشورهای سراسر جهان که میبینند در شرایط ظالمانه مشابهی به سر میبرند، به قویترین حامیان یکدیگر تبدیل شده اند. به عنوان مثال، پلیس فرانسه در روشهایی که در سرکوب وحشیانه جنینش اعتراضی "حلیقه زردها" در طول دو سال گذشته به کار برده، دست کمی از پلیس فاشیست آمریکا

نداشته است. به این دلیل است که مردم فرانسه در تظاهرات گسترده ای در روزهای متعدد، با حمل شعارهایی مانند "اگر در شرایطی که بی عدالتی وجود دارد، بی طرف بمانی، همسو با ستمگر هستی" و یا "آنچه در آمریکا اتفاق می افتد، آنچه که امروز در فرانسه اتفاق افتاده را برجسته می کند"، علاوه بر اعتراض به فاشیسم ترامپ و خشونت پلیس آمریکا، به خشونت پلیس فرانسه نیز که بارها منجر به قتل جوانان شده، اعتراض کردند. مردم آلمان نیز که در طول شش سال گذشته شاهد تلاش توطئه امیز طبقه حاکم برای بازگرداندن حاکمیت فاشیسم بوده اند، حمایت شدید خود از مبارزه مردم آمریکا علیه عملکردهای فاشیستی دولت ترامپ و دستگاه سرکوبش را، بخشی از مبارزه برای متوقف کردن رشد فاشیسم در آلمان میدانند. (یکی از عملکردهای فاشیستی ترامپ، "تروریست" خواندن مردم معترض و تهدید آنها به استفاده از ارتش برای سرکوب تظاهرات بود.)

در این رابطه، یکی از بنگاه های ایده پراکنی امپریالیستی (مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی (CSIS) (به امپریالیست ها هشدار داده است که "در عصری از اعتراضات گسترده جهانی به سر میبریم که از نظر تاریخی، از لحاظ شدت و گستردگی بی سابقه هستند. اپیدمی کرونا به احتمال زیاد اعتراضات را موقتاً تضعیف میکند، که به دلیل محدودیت های دولتی برای تجمعات عمومی در مناطق شهری و همینطور به دلیل عدم تمایل خود شهروندان برای قرار گرفتن در معرض تجمعات خواهد بود. با این حال، بسته به روند این اپیدمی در آینده، ممکن است که عکس العمل های دولت در رابطه با اپیدمی، به محرک دیگری برای تشدید اعتراضات سیاسی گسترده تبدیل شود".

با شلیک گاز اشک آور، گلوله های لاستیکی، بمب های فلغل و دودافزا و توپ فلغل به تظاهرات مسالمت آمیز مردم که خواهان پایان دادن به خشونت پلیس بودند، حمله کرد. تصاویر آماده باش پلیس در شهرها که به مناطق جنگی شبیه شده بودند، عکسهای پلیس در حال هدف قرار دادن مردم از بالای زره پوش ها، که در فضای مجازی پخش شدند؛ خشم مردم را بیشتر برانگیختند. مردم دنیا انعکاس شرایط زندگی خود را در این صحنه های زندگی فلاکت بار فرودستان آمریکا مشاهده کردند. آنها دیدند که شرایط همه آنها در کشورهای مختلف تحت حاکمیت سرمایه داری مشابه است، بخصوص از این نظر که تأثیرات مخرب اپیدمی کرونا بر زندگی همه کارگران و زحمتکشان جهان، به دلیل اقدامات عمدی و جنایتکارانه طبقات حاکم، همچنان ادامه داشته و حدود چهار ماه است که مردم جهان از عواقب اقتصادی-اجتماعی اپیدمی کرونا رنج میبرند. چند صد هزار نفر جان خود را در اثر ابتلا به کرونا از دست داده اند، میلیون ها نفر بیکار شده اند، در حالی که تریلیون ها دلار از دسترنج طبقه کارگر جهانی، توسط دولت های سرمایه داری به جیب سرمایه داران بزرگ سرازیر شده، کارگران مجبور شده اند در شرایط دردآور فقر و گرسنگی، و در ناامنی به محیط های کار بازگردند. و در چنین شرایطی بر ثروتهای بادآورده تعدادی از سرمایه داران مفتخور و انحصارات بزرگ امپریالیستی افزوده شد. و از این جهت، توده های مردم جهان، بیش از پیش به ضرورت مبارزه مشترک علیه دشمن مشترک، برای رفع همه ظلم و ستم های موجود در جهان پی می برند.

از طرف دیگر، خشونت پلیس حامی سرمایه داری در سراسر جهان و عملکرد فاشیستی دولتها در سرکوب اعتراضات مردم، زمینه های اتحاد مبارزاتی میان توده

اکنون چند ماه است که موج جدیدی از مبارزات ضد نژاد پرستی و ضد سرمایه داری بسیاری از شهرهای آمریکا را در بر گرفته است. آتش این مبارزات گرچه با قتل "جورج فلویید" سیاه پوست مشتعل شد، اما این حرقه ای بود تا آتشی بر انبان کهنه و متراکم تضادهای طبقاتی در آمریکا بیفکند و هزاران هزار تن از مردم ستمدیده، از زن و مرد گرفته تا سیاه و سفید را علیه سرمایه داری به مصاف با طبقه حاکم در آمریکا بکشاند. اکنون همه مردم آزادیخواه دنیا با بیم و امید اخبار مبارزات مردم آمریکا را تعقیب می کنند.

انتشار جهانی صحنه به قتل رسیدن "جورج فلویید" توسط پلیس در ۲۵ ماه مه (۲۰۲۰)، در حالی که زیر زانوی پلیس التماس میکرد "نمیتوانم نفس بکشم. خواهش میکنم مرا نکشید، نمیتوانم نفس بکشم"، همچون کابوس وحشتناکی دنیا را تکان داد و منجر به شعله ور شدن آتش خشم توده های مردم در آمریکا و دیگر کشورهای جهان شد. (۱) مرگ "جورج فلویید" و خشونت رو به رشد دولت آمریکا علیه افشار فرودست جامعه (سیاه پوست، سفیدپوست، مهاجر و ...) عامل محرکی شد برای افزایش تنش های شدید طبقاتی، و تشدید اعتراضات میلیون ها نفر علیه نابرابریهای اقتصادی-اجتماعی و تجاوز دولت به حقوق دموکراتیک مردم در سراسر جهان.

پاسخ دولت آمریکا به اعتراضات مردم علیه خشونت پلیس، خشونت بیشتر و سرکوب وحشیانه تظاهرات اعتراضی بود. در طول چندین هفته پس از کشته شدن "جورج فلویید"، پلیس آمریکا به شیوه گروه های شبه نظامی، مجهز به وسائل نقلیه زره پوش و دیگر تجهیزات نظامی در خیابانهای شهرهای آمریکا رژه رفته و

خشونت پلیس، وجود نژادپرستی در تار و پود جامعه آمریکا (که اکثریت آن را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند) است، "سیاست هویت نژادی" را به این جنبش تحمیل کنند. اما در واقعیت، حضور یکپارچه و متحد همه نژادها ی شهروند آمریکا در تظاهرات اخیر، و اینکه در بسیاری از تظاهرات در شهرهای کوچک و مناطق روستایی، اکثریت شرکت کنندگان سفیدپوست بودند، نشان دهنده این واقعیت است که نژادپرست واقعی دولت و طبقه حاکم بر آمریکا است، نه توده های مردم آن کشور.

یکی از وقایعی که این واقعیت را به روشنی ثابت میکند، رویداد ۱۹ ژوئن ۲۰۲۰ است. در آن روز یکی از باشکوه ترین تظاهرات اخیر مردم آمریکا انجام شد. میلیون ها نفر در سراسر آمریکا با شرکت در تظاهرات خیابانی، علاوه بر اعتراض علیه خشونت پلیس و قتل "جورج فلوید"، سالگرد آزادی آخرین برده در آمریکا را نیز جشن گرفتند. (در ۱۹ ژوئن سال ۱۸۶۵ آخرین برده در آمریکا آزاد شد) اما واقعه مهمی در اوایل صبح آن روز رخ داد. مقامات یکی از انجمن های ورزشی شهر، بنای یادبود "جورج پرستون مارشال" یکی از نژادپرستان مشهور (و مالک و موسس تیم فوتبال "ردسکینز" واشنگتن) را بسته بندی کرده و از ورزشگاه RFK خارج کردند. در طول سالهای گذشته، مردم شهر بارها به وجود مجسمه این شخص مرتجع در ورزشگاه شهرشان اعتراض کرده و خواهان برجیده شدنش بودند. اما دولت همیشه اعتراضات مردم را نشنیده میگرفت، تا به امروز که مقامات دولتی با هدف کنترل اعتراضات مردمی، مجسمه را برداشتند. فرماندار نیویورک نیز وقت را غنیمت شمرده و برای عوامفریبی و تطبیق دولت با جنبش مردم، اعلام کرد که این روز به تعطیل رسمی تبدیل خواهد شد. اهمیت این موضوع این است که نشان داد که دولت از فرط هراس از اوجگیری اعتراضات، این کار را بعد از سالها، اجباراً انجام خواهد داد.

دولت آمریکا، برای کنترل اعتراضات مردم، علاوه بر سرکوب وحشیانه، به ترفند وعده های توخالی "اصلاحات در سیستم پلیس" نیز متوسل شد. درحالی که واقعیت این است که انجام "اصلاحات" در دستگاه سرکوب سیستم سرمایه داری نه ممکن و نه پاسخگوی نژاد پرستی نهادینه شده در این نهاد می باشد. زیرا که طبقه سرمایه دار برای پاسداری از ثروت عظیمش که از طریق استثمار طبقه کارگر به دست آمده، نیاز بسیار حیاتی به نیروهای مسلح وحشی دارد. از این جهت، مبارزه با نژادپرستی و وحشیگری پلیس، از طریق اصلاحات و "کم کردن درجه وحشیگری آن عملی نیست" و اساساً وحشیگری اش کم نخواهد شد. اساساً مبارزه با نژادپرستی و وحشیگری پلیس، خود، بخشی از

دولت آمریکا در پاسخ به اعتراضات مردم علیه خشونت پلیس، به وعده های توخالی "رفرم پلیس" متوسل شده است. اما نه تنها هیچگاه رفرمی انجام نگرفت و از نقش سرکوبگرانه پلیس کاسته نشد، بلکه از سال ۲۰۰۷ دولت بیش از پیش، پلیس را به ابزار و مهمات جنکی مجهز کرده است. اخیراً وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد که بیش از ۷۶۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی مازاد بر احتیاج را به پلیس بخشیده است. از جمله ۷۹،۲۸۸ اسلحه تهاجمی، ۲۰۵ نارنجک انداز، ۱۱۹۵۹ سرنیزه، ۲،۹۷۲ چاقوی جنکی، ۲۲۲ هلیکوپتر، ۲۷۹ ربات ضد بمب، هزاران زره پوش، هزاران مسلسل کالیبر پنجاه که قدرت شلیک کافی برای منفجر کردن همزمان ده ها هدف را دارند، تعداد نامعلومی از وسایل نقلیه ضد مین که برای استفاده در اشغال عراق، با هزینه نیم تا یک میلیون دلار برای هر کدام، ساخته شده بودند.

سخنرانی در محوطه کاخ سفید در رابطه با اشغال بخش کوچکی از مرکز شهر سیاتل توسط معترضین به خشونت پلیس، ترامپ تهدید کرد که به حکومت نظامی و رها کردن افسار ارتش و انداختنش به جان تظاهرکنندگان دست خواهد زد. پیش از آن نیز، معترضین به وحشیگری پلیس را "ارادل و اوباش" و "تروریست" خوانده بود.

برخی به غلط، شخص "ترامپ" را مسئول همه سیاستهای دولت آمریکا منجمله سیاستهای نژادپرستانه می دانند. اما واقعیت این است که هر چند که شرایط کنونی، برای اجرای سیاست های دست راستی و ارتجاعی مورد سوءاستفاده قرار گرفته، اما این سیاستها (به عنوان مثال، سیاستهای مرزی ضد مهاجر) از مدتها قبل روی میز فاشیست ترین جناح های طبقه حاکم بر آمریکا قرار داشته اند. بنابراین میتوان گفت که یکی از اهداف دولت ترامپ از تشدید سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی، جلب رضایت پایگاه اجتماعی دولت (که دست راستی ترین بخشهای طبقه سرمایه دار حاکم و همچنین ناآگاه ترین افشار جامعه هستند) و کشاندن آنها پای صندوق های کساد رأی گیری امسال است. نظرخواهی ها در آمریکا نشان داده اند که چگونگی برخورد دولت آمریکا با اپیدمی کرونا و همچنین سرکوب مداوم تظاهرات خیابانی معترضین علیه خشونت پلیس، منجر به انزجار شدید توده های مردم از دولت و سلب اعتماد هر چه بیشتر آنها از پروسه انتخابات و همه کاندیداها شده است.

بجز سرکوب شدید، یکی دیگر از شیوه های برخورد دولت آمریکا با مبارزات عدالتخواهانه مردم، تلاش برای منحرف کردن اعتراضات به سمت دیدگاه های ارتجاعی نژادپرستانه است. به عنوان مثال، دولت آمریکا و دستگاه های تبلیغاتی آن تلاش کرده اند که با این ادعا که علت

سیر وقایع نشان داد که هراس طبقه حاکم از انفجار خشم توده ها بی دلیل نیست. اولین اقدام جنایتکارانه پلیس آمریکا (قتل جورج فلوید) بعد از اتمام قرنطینه، بلافاصله جرقه ای شد برای انفجار خشم توده های مردم در جهان. حتی ترس برحق مردم از گسترش بیماری کرونا نیز آنها را متوقف نکرد و با ماسک و وسایل ایمنی دیگر در تظاهرات حضور یافتند. از این رو میبینیم که تظاهرات جهانی توده های مردم در دوران پسا کرونا، از نظر اتحاد و همبستگی (و حتی از نظر عامل تحریک کننده مشترک- خشونت مرکبار پلیس آمریکا) تفاوتی با جنبش های ماقبل کرونا دارند.

رسانه های دولتی جهان اخبار مربوط به بخش عمده ای از اعتراضات بین المللی توده های مردم و وسعت آنها را سانسور کردند. این رسانه ها همچنین، فقط بخش محدودی از هماهنگی دولتها در سرکوب اعتراضات را منعکس کردند. این برخورد رسانه های امپریالیستی نیز نشان دهنده طبقاتی بودن اعتراضات است.

وسعت جهانی اعتراضات، بر واقعیت دیگری نیز دلالت دارد، و آن توازن قوا در جوامع جهان است. اعتراضات جهانی علیه خشونت پلیس آمریکا ثابت کرد که کارگران و زحمتکشان جهان متحدان نیرومند یکدیگر در مبارزه با سیستم سرمایه داری جهانی هستند.

جدیدترین رویدادی که هر چه بیشتر خصلت فاشیستی طبقه حاکم بر آمریکا و دولت حامی آن را فاش کرد، انتشار فیلمی در صفحه توییتر ترامپ در روز یکشنبه ۲۸ ژوئن بود. در آن فیلم هواداران ترامپ سوار بر ماشین های زمین کلف تزیین شده با پرچم های آمریکا و تبلیغات انتخاباتی ترامپ، در حال تظاهرات و سر دادن شعارهای نژادپرستانه در یک مجموعه مسکونی بازنشسته ها در فلوریدا هستند، و یکی از حامیان ترامپ فریاد می زند (زنده باد) "قدرت سفیدپوست ها!". (۲) در مقابل، عده دیگری از مردم نیز در مقابل طرفداران ترامپ تجمع کرده و آنها را فاشیست و نژادپرست مینامند.

ترامپ با بیشرمی، در زیر این ویدئو مطالبی را در تشویق نژادپرستان نوشت که منجر به هر چه بیشتر شدن خشم و نفرت مردم نسبت به او شد. این ویدئو را بعد از حدود سه ساعت از صفحه ترامپ حذف کردند.

حمایت ترامپ از نژادپرستان در این فیلم، تنها یکی از جلوه های فاشیستی و تحریک آمیز ترامپ است. او در همه مواردی که با اعتراضات مردمی علیه دولت خود روبرو شده، معترضین را به سرکوب شدید و حکومت نظامی تهدید کرده است. به عنوان مثال، در اول ماه ژوئن در

مبارزه با سیستم سرمایه داری و برای نابود کردن آن است.

با افزایش نابرابری اجتماعی و تنش های طبقاتی در طی چهار دهه گذشته، وسعت و بودجه پلیس نیز به تناسب آن افزایش یافته است. هرچند که تعداد قتل های پلیس در آمریکا نسبت به دیگر کشورهای پیشرفته بیشتر است، وحشیگری پلیس یک پدیده جهانی است و مختص به آمریکا نمیباشد. به عنوان مثال، پلیس فرانسه نیز جنبش "حلیقه زردها" را که عمدتاً سفیدپوست هستند، با خشونت شدید در دو سال گذشته سرکوب کرده است.

اعتراضات گسترده علیه خشونت پلیس و در همبستگی با "جورج فلوید" در همه کشورهای (مانند کنیا، غنا، نیجریه، آفریقای جنوبی، برزیل و ...) که پلیس به طرز وحشیانه ای فرودستان جامعه را سرکوب میکند، به وقوع پیوست. واقعیت این است که سرکوب همه فرودستان دنیا (از هر رنگ و نژادی) توسط پلیس را نمیتوان صرفاً با نژادپرستی توضیح داد. خصلت مشترک جهانی خشونت پلیس، و گستردگی چنین خشونت هایی در شهرهایی که توسط روسای پلیس و مقامات دولتی سیاهپوست اداره میشوند، روایت نژادپرستی (یعنی این ادعا که آنچه مردم آمریکا درگیرش هستند، ظلم "آمریکای سفید" علیه "آمریکای سیاه" است) را مردود می کند. خشونت پلیس با ذات جامعه سرمایه داری و نیاز طبقه استثمارگر حاکم برای در قدرت ماندن و حفظ مناسبات ارتجاعی جاری مرتبط است. وحشیگری خاص پلیس در ایالات متحده را باید با وحشیگری ذاتی مناسبات طبقاتی در آن کشور توضیح داد.

البته این واقعیت دارد که نژادپرستی در پلیس و در درون جامعه نیز وجود دارد. اما، قربانیان خشونت پلیس، کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار فقیر و ستمدیده از هر نژاد و ملیتی هستند. مانند "هانا فیشر" یکی از قربانیان پلیس در تظاهرات میسوری، که سفید پوست بود.

"انگلس" در کتاب "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" در سال ۱۸۸۴ توضیحی مارکسیستی درباره "دولت" ارائه داد. او نوشت که دولت به هیچ وجه، قدرتی نیست که از خارج از جامعه به آن تحمیل شود، بلکه دولت، محصول جامعه در مرحله معینی از توسعه آن است. یکی از ویژگیهای برجسته دولت، ایجاد یک "قدرت عمومی" است که نه فقط از افراد مسلح، بلکه از مجوزهای مادی، زندانها و انواع نهادهای زور و سرکوب طبقاتی تشکیل شده است. این "قدرت عمومی" به نسبت هرچه حادثر شدن خصومت های طبقاتی، قوی تر می شود... یعنی دولت یک میانجی بی طرف نیست، بلکه ابزار سیاسی طبقه حاکم است که به دلیل

یکی از درس های سیاسی مهم که کارگران و مردم آگاه جهان از شرایط موجود میگیرند، این است که در مبارزات سیاسی - انقلابی خود باید با همه گروه های درون طبقه سرمایه دار حاکم (جناح های مختلف طبقه حاکم و با احزاب مختلفی که با هر اسم و هر ظاهری با طبقه سرمایه دار در قدرت شریکند) به مثابه نمایندگان طبقه حاکم، مقابله کنند. مبارزه قاطعانه با نژادپرستی و وحشیگری پلیس مستلزم تسویه حساب با همه نیروهای مدافع سرمایه داری و طبقه سرمایه دار و کل دستگاه سرکوب دولتی است. این مبارزات باید با مبارزه بین المللی طبقه کارگر علیه کلیت سیستم سرمایه داری (یعنی علیه هر نوع استثمار و نابرابری) تلفیق شود. پیروزی این مبارزه مستلزم رهبری طبقه کارگر و اتحاد آن با مبارزات انقلابی زحمتکشان است.

غیرقابل کنترل بودن منافع طبقاتی بوجود می آید.

دولت آمریکا در سالهای گذشته نیز، در پاسخ به اعتراضات مردم علیه خشونت پلیس، به وعده های توخالی "رفرم پلیس" متوسل شده است. اما نه تنها هیچگاه رفرمی انجام نگرفت و از نقش سرکوبگرانه پلیس کاسته نشد، بلکه از سال ۲۰۰۷ تاکنون، دولت آمریکا بیش از پیش، پلیس را به ابزار و مهمات جنگی مجهز کرده است. اخیراً وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد که تاکنون بیش از ۷۶۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی مازاد بر احتیاج خود را به پلیس بخشیده است. از جمله ۷۹،۲۸۸ اسلحه تهاجمی، ۲۰۵ دستگاه نارنجک انداز، ۱۱۹۵۹ سرنیزه، ۲،۹۷۲ چاقوی جنگی، ۴۲۲ هلیکوپتر، ۴۷۹ ربات ضد بمب، هزاران زره پوش، هزاران مسلسل کالیبر پنجاه که قدرت شلیک کافی برای منفجر کردن همزمان ده ها هدف را دارند، تعداد نامعلومی از وسایل نقلیه ضد مین که برای استفاده در اشغال عراق، با هزینه نیم تا یک میلیون دلار برای هر کدام، ساخته شده بودند. استفاده از تجهیزات نظامی در دستگاه های اجرایی محلی، تهدیدی جدی علیه طبقه کارگر در جوامع در دوران امپریالیستی (از آمریکای امپریالیست گرفته تا ایران سرمایه داری وابسته به امپریالیسم) شده است. خواست "تقویت مالی و نظامی پلیس" در شرایط کنونی از جانب عمال طبقه حاکم بر آمریکا (یادآور جریان "اکثریت" و حزب توده در ایران که از جمهوری اسلامی تقاضای مسلح کردن نیروهای جنایتکار سپاه به سلاح سنگین را کردند) نشان دهنده ترس آنان از عواقب شورش توده های مردم علیه سیستم است.

مقامات طبقه سرمایه دار حاکم بارها برای توجیه جنایات پلیس، ادعا کرده اند که پلیس بازتاب جامعه است و در میان پلیس نیز مانند جامعه، برخی افراد آگاهانه نژادپرست هستند،

برخی ناخودآگاهانه نژادپرستند، و برخی نیز آگاهانه آزادیخواه و ضدنژادپرستی هستند. برخلاف این ادعاها، واقعیت این است که شرکت وسیع مردم جهان در تظاهرات گسترده علیه نژادپرستی پلیس آمریکا، نشان داد که اکثر مردم جهان نژادپرست نیستند. پلیس هم "بازتاب جامعه" نیست، بلکه به گفته "انگلس" پلیس "نیروی ویژه ای از افراد مسلح" است که وظیفه محافظت از دارایی، ثروت و قدرت سرمایه داران را بر عهده دارد. رشد گرایشات نژادپرستانه در میان افراد پلیس به دلیل انحرافات نظری شخصی پلیس ها نیست، بلکه بیشتر ناشی از عملکرد اجتماعی پلیس است. هرچه تنش های اجتماعی و مبارزات طبقاتی عمیق تر شوند، پلیس و دولت، ظالمانه تر و وحشیانه تر عمل میکنند.

یکی از درس های سیاسی مهم که کارگران و توده های مردم آگاه جهان از شرایط موجود میگیرند، این واقعیت است که در مبارزات سیاسی - انقلابی خود باید با همه گروه های درون طبقه سرمایه دار حاکم (جناح های مختلف طبقه حاکم و با هر اسم و هر ظاهری با طبقه سرمایه دار در قدرت شریکند) به مثابه نمایندگان یکسان طبقه حاکم، مقابله کنند. مبارزه قاطعانه با نژادپرستی و وحشیگری پلیس مستلزم تسویه حساب با همه نیروهای مدافع و توجیه کننده سیستم سرمایه داری و طبقه سرمایه دار حاکم و کل دستگاه سرکوب دولتی است. این مبارزات توده های مردم علیه دستگاه سرکوب دولتی باید با مبارزه بین المللی طبقه کارگر علیه کلیت سیستم طبقاتی سرمایه داری (یعنی علیه هر نوع استثمار و ستم و نابرابری) تلفیق شود. پیروزی این مبارزه مستلزم رهبری طبقه کارگر آگاه و اتحاد آن با مبارزات انقلابی زحمتکشان است.

یکی دیگر از توطئه های مرتجعین حاکم بر آمریکا علیه جنبش اعتراضی اخیر توده های مردم، این است که تلاش کرده اند که این تظاهرات گسترده علیه خشونت پلیس را به کمپینی برای از بین بردن مجسمه های چهره های رهبری جنگ داخلی و انقلاب آمریکا تبدیل کنند و با هدایت تظاهرات به مسیر ارتجاعی تفرقه افکنی نژادی، این جنبش اجتماعی را تضعیف کنند. به عنوان مثال چند روز پیش، نماینده واشنگتن، دی.سی در مجلس آمریکا گفت که قصد دارد درخواستی رسمی را برای از بین بردن بنای یادبود لغو برده داری که در پارک لینکلن نصب شده، به مجلس بدهد. او برای توجیه این کار، ژست طرفداری از سیاهپوستها را گرفت و گفت که سازندگان مجسمه مزبور در

سال ۱۸۷۶، نظر سبایهوستهای آمریکا را در رابطه با ساختن آن مجسمه نرسیده بودند!

مقامات حزب دمکرات در بوستون نیز درصدد برداشتن مجسمه ای مشابه از آبراهام لینکلن در آن شهر هستند. در سانفرانسیسکو نیز، مجسمه ای از "اولیس اس. گرانت" ژنرال ارتش پیروزمند ضد نژادپرستی (که بعدها رئیس جمهور آمریکا شد) نابود شد.

بنای یادبود هنگ ۵۴ داوطلبان پیاده نظام ماساچوست نیز تخریب شد. این هنگ دومین هنگ دوران جنگ داخلی بود که همه سربازهایش سبایهوست های آزادیخواهی بودند که پیش از پیوستن به مبارزه ضد برده داری، خود برده بودند. افرادی که هدفشان از خراب کردن مجسمه های چهره های ضد برده داری، منحرف کردن جنبش اخیر به مسیر صرفاً نژادی است، این واقعیت که فرمانده هنگ ۵۴ یک سفیدپوست (آن هم فردی که علیه برده داری میجنگید) بود را بهانه ای کردند برای خراب کردن مجسمه. یکی دیگر از بناهای یادبود مبارزات ضد برده داری، مجسمه "هانس کریستین هگ" در شهر مدیسون، ویسکانسین بود که مرتجعین پیش از پرتاب آن به دریاچه مجاور، سر مجسمه را از تن جدا کردند. "هانس کریستین هگ" مهاجر نروژی بود که فرمانده هنگ-۱۵ معروف به هنگ اسکاندیناوی علیه ارتش برده داران جنوب بود. او پیش از جنگ داخلی آمریکا، به عنوان عضوی از حزب "خاک آزاد" شدیداً با برده داری مخالف بود و رهبر یک گروه میلیشیای آزادیخواه در ویسکانسین بود. او در ۲۳ سالگی در نبرد چیکاماگا در سپتامبر ۱۸۶۳ کشته شد.

از سالها پیش کمپین گسترده ای توسط طبقه سرمایه دار و عناصر مختلف ارتجاعی در احزاب حاکم بر آمریکا برای ایجاد تفرقه های نژادی و جنسیتی در جنبش های اجتماعی این کشور شروع شده بود. در جریان مبارزات اخیر مردم این کشور نیز، کمپین ارتجاعی طبقه حاکم برای تفرقه افکنی نژادی شدت گرفت. شکستن مجسمه های رهبران انقلاب آمریکا نیز نتیجه این کمپین ارتجاعی طبقه حاکم، و پاسخی است به ظهور و اوج مرحله جدیدی در ستیزه جویی طبقه کارگر و ستمدیدگان آمریکا، که تهدیدی علیه سرمایه داری تلقی می شود.

جنبش اخیر مردم آمریکا علیه نژادپرستی و وحشیگری پلیس آمریکا، دارای خصلتهای مترقی و وحدت طلبانه برای نژادها و ملیتهای مختلف بود و به همین دلیل در سراسر جهان گسترش یافت. از این رو، طبقات حاکم در آمریکا و جهان از پیامدهای سیاسی این جنبش جهانی و امکان گسترش و ارتقای نظری و

ناکتیکی و استراتژیک آن، به وحشت افنادند و برای مقابله با آن، به سیاست تفرقه نژادی افکندن (نروچ نژادپرستی در میان اقشار ناآگاه جامعه) روی آوردند. سیاست تفرقه نژادی را، هر کدام از جناح های مختلف طبقه حاکم بر آمریکا، با شیوه های خاص خود پیش برده اند، شیوه هایی که به ظاهر متفاوت اما ذاتاً یکی هستند.

جناح به غایت دست راستی و مرتجعی که ترامپ آن را نمایندگی میکند، از فقر و ناامنی اقتصادی و ناآگاهی اقشار پائینی جامعه به روشهایی سواستفاده میکند که اختلافات نژادی خصمانه در میان آنها تحریک شود، خشم اجتماعی علیه سیستم سرمایه داری را دفع کرده و به سمت تفرقه نژادی منحرف کند.

اما جناح حزب دموکرات آمریکا، به شیوه دیگری سیاست تفرقه نژادی را پیاده میکند. این جناح تلاش میکند که سیاست "هویتی" را بر صحنه سیاسی جامعه حاکم کند، یعنی سیاست را حول خطوط جنسیتی، نژادی، مذهبی یا ضد مذهبی و ... شکل بدهد و به خیال خود، آگاهی طبقاتی را از بین ببرد. این جناح برای منحرف کردن جنبش اخیر توده های مردم آمریکا (و جهان) علیه خشونت پلیس (درواقع علیه دیکتاتوری مسلحانه سیستم سرمایه داری) در تبلیغات خود، کلیه مشکلات و منازعات اجتماعی را با زبان و گفتمان نژادی ارزیابی کرده و توضیح می دهد. این جناح از طبقه سرمایه دار، با فریبکاری خاصی با هدف تحمیق توده ها، همه مشکلات و مصائب ناشی از سیستم سرمایه داری را صرفاً به معضل نژادی نسبت میدهد. استثمار، فقر، بیکاری، خشونت پلیس و حتی مرگ و میر ناشی از کرونا را در چهارچوب نژادی تعریف میکند: "سفیدپوستان" دارای امتیاز خاص مادرزادی ای هستند که آنها را از همه این رنج ها و دشواریها معاف کرده است! درحالی که واقعیت این است که جامعه طبقاتی از نظر امتیازات، به "سفیدپوست" و "رنگین پوست" (و یا به "زن" و "مرد") تقسیم نشده، بلکه به طبقه کارگر و سرمایه دار تقسیم شده است.

در جهان طبقاتی کنونی، تضادهای ذاتی در نابرابری های اجتماعی بسیار شدید ناشی از سیستم سرمایه داری را فقط میتوان از طریق مبارزه طبقاتی حل کرد، مبارزه آگاهانه طبقه کارگر برای پایان دادن به سیستم سرمایه داری و جایگزین کردن آن با سوسیالیسم. هر نوع تلاش برای منحرف کردن مبارزه طبقاتی و جایگزین کردن هویت طبقاتی با هویت نژادی (و یا انواع دیگر سیاست هویتی) به سمت فاشیسم پیش می رود.

تنها راه مقابله با ترفندهای بورژوازی و خنثی کردن تلاش آن برای تفرقه در میان

طبقه کارگر، پیشبرد اتحاد انقلابی در چهارچوب منافع طبقه کارگر است. در شرایط اخیر، مشکل صرفاً وجود "نژادپرستی" نیست، مشکل اصلی خود سیستم سرمایه داری است که ریشه نژادپرستی و هر ظلم و ستم دیگر است!

بخشی از تفرقه افکنی نژادی در جامعه آمریکا را ترامپ پیش میبرد. به عنوان مثال، او در سخنرانی اخیر خود در مراسم تبلیغات انتخاباتی اش در "تولسا" (که اتفاقاً بسیار مفتضخانه با شکست روبرو شد و جمعیت بسیار ناچیزی به طرفداری از او شرکت کرده بودند، اما جمعیت عظیمی در خارج از محوطه مراسم، علیه او شعار میدادند) مثل همیشه که در سخنرانیهایش مخالفین خود را تهدید میکند، با اشاره به صدها نفر معترضینی که در خارج از محل سخنرانی تجمع کرده بودند، تمایلات فاشیستی خود را با تشویق (غیرمستقیم) طرفدارانش به تیراندازی به مخالفین، نشان داد: "وقتی آن دیوانه ها را در خیابانها می بینید، چقدر عالیه اگر اسلحه همراه داشته باشید". وقتی که این حرف تحریک کننده فاشیستی را میزد، برخی از طرفدارانش در میان جمعیت، علناً سلاح نظامی ای که حمل میکردند را به شیوه ای تحریک آمیز در معرض دید مخالفین قرار داده بودند.

او در عمل فاشیستی مشابه ای در اول ماه ژوئن، خطاب به مردم آمریکا اظهار کرد: "من رئیس جمهور نظم و قانون شما هستم." و اعتراضات وسیع توده های مردم علیه نژادپرستی را "اقدامات تروریستی داخلی" توصیف کرد و تهدید کرد که اگر تظاهرات و راهپیمایی های اعتراضی مردم متوقف نشود، او از "قانون شورش ۱۸۰۷" استفاده خواهد کرد و ارتش آمریکا را برای سرکوب مردم به خیابانها اعزام خواهد کرد: "همین الان که دارم صحبت میکنم، در حال اعزام هزاران هزار سرباز سراپا مسلح و پرسنل نظامی برای متوقف کردن شورش، غارت و خرابکاری هستم." ترامپ با تهدید به سرکوب مخالفین سیاسی توسط ارتش، که تهدیدی بی سابقه در تاریخ آمریکاست، در واقع قانون اساسی آمریکا را زیر پا گذاشته و نشان داد که با پشت گرمی به سران فاشیست در ارتش، تلاش دارد که دیکتاتوری ریاست جمهوری ایجاد کند، و مقدمات این کار نیز با اعزام چندین هزار سرباز گارد ملی از ایالتهای مختلف به واشنگتن (برای تقویت ۱۲۰۰ سرباز محلی که از قبل در آنجا مستقر شده بودند) مهیا شد. مقامات پنتاگون نیز به گاردملی هشدار دادند که اگر نتوانند اوضاع را کنترل کنند، ترامپ یگان ۸۲ نیروی هوایی را فرا خواهد خواند. اعضای دولت آمریکا و مجلس و حزب دموکرات و ... و رسانه ها در مقابل این تهدیدهای دیکتاتورمابانه ترامپ، سکوت کردند.

با اینکه در چهارم ژوئن، ترامپ نیروهای معمولی ارتش را به خانه فرستاد، اما خطر

زیرنویس ها:

۱- "جورج فلویید" مرد سیاهپوست آمریکایی بود که هنگام بازداشت (به جرم استفاده از یک ده دلاری جعلی) توسط پلیس در خیابانی در شهر مینیاپولیس (مینه سوتا) آمریکا در تاریخ ۲۵ ماه مه ۲۰۲۰ به قتل رسید. فیلمی از صحنه قتل او وسیعاً در اینترنت منتشر شد و جرقه ای شد برای شروع اعتراضات وسیع توده های مردم علیه خشونت پلیس در آمریکا و جهان.

۲- مجتمع مسکونی مزبور یک مجتمع مسکونی معمولی برای سالمندان نیست. این مجتمع توسط یکی از اعضای میلیونر حزب جمهوریخواه "هارولد گری مورس" (Harold Gary Morse) با هزینه تقریباً ۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ ساخته شد. او که در طول زندگی خود میلیون ها دلار به مبارزات انتخاباتی جمهوریخواه کمک کرد، ملقب به "حاکم پرور سیاسی" برای نسلی از جمهوریخواهان بود. دهکده ای که او ساخته، جامعه ای بسیار گسترده و در حال رشد است که در زمینهای سه شهرستان قرار گرفته و شامل بیش از ۱۰۰ رستوران، چندین زمین گلف، زمین های تنیس و سایر امکانات رفاهی برای بیش از ۱۱۰,۰۰۰ نفر از ساکنان آن (که اکثراً خانواده های دست راستی جمهوری خواه هستند) میباشد.

دارد. این آگاهی فزاینده، که ناگزیر به سمت نابود کردن سیستم موجود گرایش می یابد، طبقه حاکم را به هراس می افکند و آن را وادار میکند که دست به هر کاری بزند تا این جنبش جهانی را به سمت کانال های قابل کنترل سیاسی منحرف کند. در اینجاست که روایت "نزادی" که توسط دولت ها بر همه بحث های رسمی درباره وحشیگری پلیس و قتل جورج فلویید و ... حاکم شده است، به نفع طبقه سرمایه دار جهانی کارکرد دارد.

مرگ ناحق "جورج فلویید"ها نمونه ای از انواع تیره روزی هایی است که سیستم سرمایه داری برای مردم جهان به ارمغان آورده است. این تیره روزیها تا قبل از نابودی سیستم سرمایه داری و قدرت گیری شتدمیدگان و بوجود آمدن جوامع بی طبقه، پایان نمیبذیرد و نسل به نسل ادامه خواهد داشت. وظیفه نیروهای انقلابی در سراسر جهان این است که در شرایط کنونی که با فوران مجدد مبارزه طبقاتی روبرو شده ایم، دیدگاهی انقلابی ارائه دهند تا جنبش جهانی به سمت پیروزیهای انقلابی حرکت کند.

سپهلا - تیر ۱۳۹۹

توطئه ها و اقدامات فاشیستی ترامپ و دولت و ارتش علیه توده های مردم آمریکا، هنوز به قوت خود باقی است، پلیس تا دندان مسلح، کماکان در کمین مخالفین دولت نشسته، ارتش نیز گزینه های مختلف خود علیه توده های مردم را روی میز گذاشته است. در شرایط کنونی، بسیاری از مردم آمریکا نگرانی خود در رابطه با عدم تابعیت ترامپ و ارتش از قانون اساسی و اصول دموکراسی، که یکی از علائمش راه یافتن برخی عناصر نظامی پنتاگون به کابینه و سایر پستهای برجسته دولتی است، را بیان میکنند. درواقع تهدید ارتش آمریکا علیه حقوق دموکراتیک مردم این کشور همیشه وجود داشته است.

نظارات جهانی "نمیوانم نفس بکشم" بیانگر خواست قدرتمند کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های مردم جهان، برای تغییر اساسی در جوامعشان است. شرکت تعداد فزاینده ای از مردم در این جنبش نشان می دهد که وحشیگری پلیس مظهر بیماری های عمیق تر اجتماعی است که ریشه در ساختار اقتصادی جامعه و تمرکز شدید قدرت اقتصادی- سیاسی در بخش کوچکی از جوامع

نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت... از صفحه ۱۸

در خاتمه این بخش از توضیح وابستگی خاندان پهلوی به کشورهای امپریالیستی، برای آگاهی آن دسته از نسل جوان امروز که در خطر مواجه با تحریف تاریخ ایران قرار گرفته اند، لازم است اشاره ای هم به دزدی ها و غارت و چپاول رضا شاه از کارگران، دهقانان، زحمتکشان و شتدمیدگان مردم ایران داشته باشیم. این دیکتاتور مزدور که با نام مدرنیسم، مین پرستی و غیره، کشور ایران را برای استثمار و استعمار بیگانگان به تاراج گذاشت، توسط ارتش و نیروهای مسلح دیگر که دست ساز امپریالیسم انگلیس بودند، یورش را به دهقانان به خصوص در شمال کشور سازمان داد، دهقانان را از زمین های خود راند و بسیاری از زمین های حاصلخیز را از دست آنها خارج و به نام خود ثبت نمود. این تنها یک قلم از ثروتی بود که وی با غارت مردم به دست آورد. به همین خاطر پس از رانده شدن از کشور، وی میلیونها تومان ثروت برای خود و خانواده اش بجا گذاشت. جریانات سلطنت طلب و وابسته و دشمنان مردم ایران که با کمک رسانه های امپریالیستی و با عوامفریبی به تبلیغ در مورد این مزدور وابسته به بیگانگان برخاسته اند هرگز به روی خود نمی آورند که رضا میرپنج که گروهبانی بیش نبود چطور یک باره به خان بزرگ کشور تبدیل شد و به میلیون ها تومان ثروت دست یافت.

تجربه تاریخی بما نشان داده است که امپریالیستها سرنوشت و منافع خود را با سرنوشت مزدوران و نوکرانشان پیوند نمی زنند. از این رو بعد از اشغال ایران توسط متفقین، رضا خان قلدر در سال ۱۳۲۰ به دستور اربابان انگلیس اش مجبور به ترک ایران گردید و امپریالیسم انگلیس سلطنت را به پسرش محمد رضا واگذار نمود. در پی این سرنوشتی، فروغی نخست وزیر وقت، در مجلس اعلام کرد که دارایی شاه برابر با ۶۸ میلیون ریال برابر با ۵/۴ میلیون دلار (به پول آن دوره) در حساب شخصی اش بوده و به علاوه بر آورد می شود که رضا شاه در آن زمان یک و نیم میلیون هکتار زمین تصاحب کرده بود و حدود ۴۶ درصد نقدینگی کشور را دارایی های شخصی او تشکیل می داده است.

واقعیت این است که انقلاب مشروطیت یکی از مهمترین وقایع قرن گذشته ایران محسوب میگردد، اما با روی کار آورده شدن رضا خان توسط امپریالیسم پیر و حيله گر انگلیس، و از آن زمان به بعد با تداوم استعمار و استثمار و غارت دولتهاي امپریالیستی در ایران از طریق دولت های دست نشانده خود، هنوز خلقهای ما نتوانسته اند با پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران به اهداف بورژوا - دموکراتیک خود برسند. به همین دلیل هم تضاد خلق ما با امپریالیسم، همچنان تضاد اصلی در ایران است که حل این تضاد امروز از کانال مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران و سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی می گذرد. تنها با حل این تضاد، توده های تحت ستم ما به خواسته های برحق خود خواهند رسید.

اکبر نوری
مرداد ۱۳۹۹

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

اوج گیری موج تازه ای از

اعتصابات کارگری در کشور

در شرایط تداوم مبارزات کارگران هفت تپه که پنجاهمین روز اعتصاب خود را پشت سر می گذارند، اعتصاب کارگران هیکو اراک و دیگر کارگران مبارز و دلیر ایران که در اقصی نقاط کشور به طور پراکنده جریان دارد، از روز چهارشنبه ۸ مرداد ماه (۱۳۹۹) شاهد موج جدیدی از اعتصابات کارگری در شرکت های نفت و گاز و پتروشیمی بوده ایم. این موج بزرگ، از اعتصاب کارگران میدان نفتی



آزادگان شمالی در هویزه (در استان خوزستان) در اعتراض به حقوق های پرداخت نشده و عدم رسیدگی به دیگر مطالبات کارگران شروع شد و سپس روز بعد (پنجشنبه ۹ مرداد) با اعتصاب کارگران شرکت نفت هویزه با خواست افزایش دستمزد و تغییر قرارداد های ظالمانه کار ادامه یافت. به دنبال این اعتصابات، روز شنبه ۱۱ مرداد، کارگران پالایشگاه های نفت آبادان، پارسیان، پالایشگاه گاز فازهای ۲۲ تا ۲۴ پارس جنوبی در کنگان، نفت سنگین قشم، پتروشیمی لامرد، پتروشیمی پارس فیل، کارگران پترو پالایش کنگان دست از کار کشیدند. خواست این کارگران افزایش دستمزدهای شان می باشند. در حال حاضر آن ها حقوق بسیار نازلی دریافت می کنند که حدود پنج بار کمتر از خط فقر می باشد.

در اکثر اعتصابات اخیر، مخالفت با شرکت های پیمانکاری که همچون زالو شیره جان کارگران را می مکند و هیچ نقشی جز نقش انگلی در پروسه تولید ندارند، با صدای بلند فریاد زده می شود. روز دوشنبه ۱۳ مرداد در حالی که اعتصاب این کارگران ادامه داشت، کارگران نیروگاه بیدخون و شرکت جهانبارس ایلام مهران نیز دست به اعتصاب زدند.

اعتصابات اخیر بار دیگر پرده از نقش خون آشام شرکت های پیمانکاری برداشته و نشان می دهند که چگونه این شرکت ها زیر چتر حمایت حکومت، جهت سود آوری بیشتر، همه قوانین و مقررات به اصطلاح تصویب شده را هم زیر پا گذاشته و با کارگران همچون برده رفتار می کنند. مسئولین ظالم و بی وجدان و بی شرف این شرکت ها حتی حاضر نیستند ساعات کار را به خاطر شدت گرمای هوا کمی کاهش دهند. چنین رفتاری هر روز از کارگران به جان آمده قربانیان بیشتری می گیرد. در آخرین نمونه، حدود یک هفته پیش یکی از کارگران پتروشیمی ماهشهر، به نام ابراهیم عربزاده که برای شرکت پیمانکاری "شرکت تهران جنوب" کار می کرد، بر اثر گرمزدگی، جان خود را از دست داد. این رویداد وحشتناک در حالی اتفاق افتاد که عدم پرداخت دستمزد های بخور و نمیر کارگران به یک پدیده رایج و طبیعی برای سرمایه داران و حکومت تبدیل شده و همه به یاد دارند که چگونه در ۲۲ خرداد ماه در میدان نفتی یادآوران هویزه، در غرب خوزستان، کارگری به نام عمران روشنی مقدم، به دنبال این که کارفرما از پرداخت دستمزد معوقه اش خودداری نمود، خود را در محوطه یکی از چاه های نفت به دار کشید.

در شرایطی که فشار ناشی از فقر و گرسنگی و گرانی و تورم، کمر طبقه کارگر ایران را هر روز بیش از پیش خم می کند، کارگران مبارز و دلیر ایران، علیرغم این که رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی در دفاع از منافع سرمایه داران زالو صفت، جز تهدیدهای امنیتی، زندانی کردن کارگران و به طور کلی سرکوب کارگران، آن هم در اشکال وحشیانه ای چون شلاق زدن و گسیل نیروهای مسلح خود برای ضرب و شتم کارگران گرسنه و رنج دیده پاسخی به آن ها ندارد، با این وجود، کارگران با تحمل رنج های جانکاه و مثلاً تحمل گرمای بالای ۵۰ درجه در خوزستان آن هم با شکم های گرسنه دست به اعتصاب می زنند. به منظور درک

شدت ظلم و ستمی که کارفرمایان با باز گذاشته شدن دست شان برای استنثار هر چه وحشیانه تر کارگران بر آن ها اعمال می کنند، باید این واقعیت را مد نظر داشت که در چهارچوب مناسبات استنثارگرانه و وحشیانه ای که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به نفع سرمایه داران زالو صفت و دزد علیه کارگران و زحمتکششان بوجود آورده، کارفرماهای بی همه چیز به راحتی کارگران را تهدید به اخراج می کنند. یک نمونه اخیر چنین رفتاری مربوط به کارفرمای اکسیر صنعت تمبک فاز ۱۳ می باشد که در برخورد به اعتصاب کارگران جهت تحقق بدهی ترین خواست های شان، با کارگران معترض تسویه حساب کرده و آن ها را از کار اخراج نموده است.

همه واقعیات فوق بیانگر آن هستند که کارگران در نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما چگونه زیر منگنه فشار جانفرسای سرمایه داران دزد و فاسد و تازیانه های حکومت مدافع آنان قرار گرفته اند و چه شرایط مرگباری بر زندگی آنان و خانواده های محروم و دردمندشان حاکم شده و چگونه کار فرما ها به طور روزمره به خاطر سود بیشتر با جان آن ها بازی می کنند.

نگاهی به مطالبات کارگران در همه واحد های تولیدی که در چند روز اخیر به اعتصاب مبادرت کرده اند نشان می دهد که به طور طبیعی پرداخت دستمزدهای پرداخت نشده، افزایش دستمزد ها و کنار زدن شرکت های پیمانکاری و برقراری استخدام رسمی کارگران به جای آن و همچنین خواست لغو خصوصی سازی مؤسسه تولیدی، رئوس مطالبات کارگران را تشکیل می دهند.

موج جدید اعتصابات کارگری در شرکت های نفتی و پتروشیمی گرچه حول مطالبات اقتصادی شکل گرفته اما از بار سیاسی برخوردار است. کارگران ما به خوبی از پشتیبانی رژیم سیاسی حاکم از کارفرمایان آگاه بوده و برای رسیدن به خواست های خود مسئولین رژیم را خطاب قرار می دهند. به واقع آن ها برای رسیدن به خواست های خود علاوه بر کارفرماهای مشخص خود، با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می کنند. این امر با توجه به اوضاع و احوال بحرانی کشور و در شرایطی که همه کارگران از دستمزدهای ناچیز در عذابند و کارفرمایان حتی از پرداخت به موقع این دستمزدها هم اجتناب می کنند، می تواند به عامل امید بخشی جهت پاکبازی اعتصابات بیشتر و ورود نیروی بیشتری از کارگران خشمگین و به جان آمده به صحنه مبارزه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی منجر شود. اتفاقاً خود طرفداران جمهوری اسلامی با مشاهده واقعیت فوق، به همدیگر هشدار می دهند که "خطر پیش بینی می شود. اگر این کبریت کشیده شود، خاموش کردن آتش آن بسیار مشکل خواهد بود".

اعتصابات دلیرانه اخیر کارگران در گوشه و کنار کشور بار دیگر محرومیت کارگران از داشتن تشکل های مستقل کارگری - تشکل های اقتصادی خود - که دیکتاتوری حاکم امکان شکل گیری آن ها را نمی دهد، با برجستگی آشکار می سازد. از وجود چنین تشکل هایی، کارگران می توانستند برای پیشبرد مبارزات شان علیه سود جوئی بیش از حد سرمایه داران استفاده نمایند. واقعیت این است که تا زمانی که کارگران از داشتن تشکل های مستقل اقتصادی خود محروم باشند و تا زمانی که فاقد سازمان سیاسی متعلق به خود باشند - سازمان هایی که ضمن تلاش برای سازماندهی کارگران جهت نابودی سیستم سرمایه داری و رهائی کارگران از قید استثمار، صفوف آنها را متحد تر کرده و از پراکندگی مبارزات آن ها علیه کارفرماها و رژیم مدافع آنان جلوگیری می نمایند - نخواهند توانست به خواست های خود دست یابند. به همین دلیل است که خود زندگی به کارگران ندا می دهد که اگر می خواهید زندگی شایسته ای داشته باشید مجبورید متشکل شده و با قدرت اتحاد خود، پوزۀ کارفرمایان و رژیم حامی آنان را به خاک بمالید. جمهوری اسلامی ضد خلق و مدافع سرمایه داران و سیستم سرمایه داری وابسته حاکم نیز

ادامه در صفحه ۱۶

کار تسخیر پارلمان نیز می باشند. آن ها همچنین تسخیر ساختمان "انجمن بانک ها" را نیز از یاد نبرده اند. در جریان این اقدامات، توده های مبارز با نیروهای مسلح ضد انقلاب که به سوی آن ها تیراندازی می کنند مواجه بوده اند.

بر اساس گزارشاتی که منتشر شده است، مردم ساختمان وزارت خارجه را به عنوان "مقر انقلاب لبنان" معرفی کرده اند. در این بین تعدادی از وزرای هیات دولت از جمله وزیر امور خارجه و وزیر اطلاع رسانی استعفا داده و برخی از احتمال استعفای نخست وزیر این کشور خبر داده اند. در حالی که چند نفر از اعضای پارلمان نیز استعفا داده اند.

سفر رئیس جمهور فرانسه به لبنان و ضرب الاجل اش مبنی بر اصلاحات سیاسی به رهبران این کشور، به خوبی بیانگر نفوذ امپریالیسم فرانسه در این کشور می باشد که البته از سابقه طولانی برخوردار است. از طرف دیگر باید سلطه حزب الله در لبنان را در نظر گرفت که مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد، رژیمی که در کل مجری سیاست های امپریالیسم آمریکا در منطقه و از جمله در لبنان می باشد. بنابراین توده های انقلابی، نه فقط در مقابل حاکمین بومی خود، بلکه در مقابل امپریالیست هائی قرار دارند که با غارت ثروت های لبنان، فقر و فلاکت را با شدت هر چه بیشتری در این کشور بر توده های رنج دیده این کشور، که فلسطینی های ساکن لبنان را نیز شامل می شود، تحمیل کرده اند. از این روست که کارگران و ستمدیدگان لبنان در مبارزه علیه دشمنان رنگارنگشان برای رسیدن به آزادی، راه طولانی ای در پیش دارند. اما نکته امید بخش آن است که حرکت در این راه مدت هاست که شروع شده و به رغم همه فراز و نشیب هایش باید تا پیروزی پیش برده شود. چریکهای فدایی خلق ایران از خیزش توده ای مردم ستمدیده لبنان پشتیبانی کرده و امیدوارند که این خیزش مردمی با درس گیری از مبارزات یک سال گذشته و از جمله قیام ۱۷ اکتبر سال گذشته، لیه تیز حمله خود را در جهت قطع قطعی سلطه امپریالیسم و نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم در آن کشور قرار دهد. رهایی مردم لبنان در گرو نابودی سلطه امپریالیست ها در لبنان می باشد که با نابودی سیستم سرمایه داری در آن کشور گره خورده است.

**هر چه پُر توانتر باد جنبش انقلابی مردم لبنان علیه
امپریالیستها و مزدوران رنگارنگشان!
پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیزم!
چریکهای فدایی خلق ایران
بیستم مرداد ۱۳۹۹ - ۱۰ آگوست**

انفجار در بیروت و

فریاد انقلاب توده ها!

به دنبال دو انفجار مهیب که روز سه شنبه چهارم آگوست ۲۰۲۰ در بیروت رخ دادند، بیش از ۱۳۸ نفر کشته، تعداد زیادی مفقود و نزدیک به ۵۰۰۰ نفر مجروح شدند. بر اساس این آمار که از سوی منابع دولتی منتشر شده در اثر این انفجار، نزدیک به نیمی از شهر تخریب گشته و بیش از ۳۰۰ هزار نفر بی خانمان شده اند.

با توجه به این که مردم لبنان تقریباً بیشتر کالاهای مصرفی خود را از طریق

بندر بیروت وارد می کنند، تخریب این بندر، در حقیقت به شریان حیات اقتصادی این کشور لطمه مهمی زده و فاجعه ای ملی را سبب شده است.

انفجارهای مهیب در لبنان در زمانی رخ داد که بحران اقتصادی بزرگی کشور را فرا گرفته بود. استثمار شدید نیروی کار، گرانی و تورم و چپاول زحمتکشان از طریق بانک ها چنان وضع دردناکی برای توده های مردم به بار آورده که امروز از هر دو نفر لبنانی، تقریباً یک نفر زیر خط فقر زندگی می کند. از طرف دیگر، فساد و سود پرستی و بی لیاقتی مسئولین دولتی هر روز زندگی مردم لبنان را بیشتر به فقر مرداب فقر و فلاکت سوق می دهد. در چنین شرایطی که مردم هیچ گونه اعتمادی به سیاستمداران حاکم ندارند و به واقع از دست آن ها و سیاست های ضد مردمی شان به تنگ آمده اند، پس از فاجعه دو انفجار مهیب، با خشمی فروزتر از قبل به خیابان ها ریخته و خیلی زود در میدان "شهدا" در مرکز بیروت، دست به تجمع زدند. این توده ها که در یک سال گذشته تقریباً هر روز علیه سیاست های ضد مردمی طبقه حاکمه و دولت حامی آن ها و به طور برجسته علیه بانک ها دست به اعتراض و تظاهرات زده و برضد سیستم سرمایه داری در کشورشان شعار داده بودند، حال نسبت به بی لیاقتی دولتمندان که از نظر مردم مسبب و بانی چنین فاجعه ای می باشند دست به اعتراض زده و نشان دادند که سرنگونی نظام (اسقاط النظام) و انقلاب (الثوره)، همچنان پژواک خواست اصلی مردم می باشد.

مردم خشمگین که به خوبی آگاهند که طبقه حاکم در لبنان علناً از طرف قدرت های امپریالیستی حمایت و پشتیبانی می شوند، دست در دست هم جهت تسخیر مراکز دولتی به این مراکز یورش بردند. بنا به گزارشات منتشر شده، تاکنون ساختمان وزارت خارجه و ساختمان وزارت اقتصاد به دست مردم افتاده و آن ها در

اوج گیری موج تازه ای... از صفحه ۱۵

چنین حقیقتی را به روشنی درک می کند و به همین دلیل است که با سرکوب هر گونه کوششی برای سازمانیابی کارگران از متشکل شدن کارگران جلوگیری کرده و در این راه به هر جنایتی دست می زند. در چنین شرایطی ست که همان گونه که تجربه چهل و یکسال حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نشان داده، سازمان یابی کارگران در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم تنها در بستر اعمال قهر انقلابی طبقه کارگر و حرکت در جهت نابودی این رژیم کارگر ستیز امکان پذیر می باشد. کارگران آگاه و مبارز و روشنفکران انقلابی جامعه باید ضمن پشتیبانی از مبارزات و اعتراضات جاری کارگری، با تمام قوا به جاری شدن انرژی مبارزاتی تاریخ ساز طبقه کارگر ایران در این مسیر کمک نمایند.

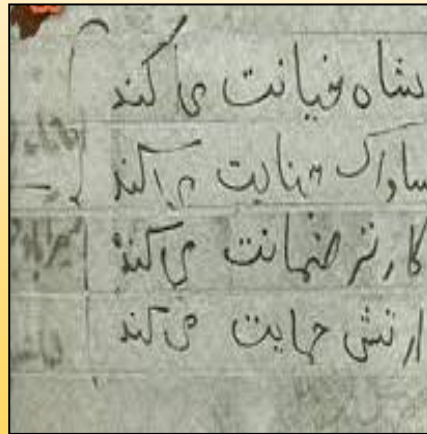
**از کارگران اعتصابی و مطالبات آن ها پشتیبانی کنیم!
هر چه پُر توان تر باد اعتصابات کارگران قهرمان ایران!
جمهوری اسلامی، نوکر غارتگران، دشمن زحمتکشان نابود باید گردد!
کارگر زندانی آزاد باید گردد!**

چریکهای فدایی خلق ایران
سوم آگوست ۲۰۲۰ برابر با ۱۲ مرداد ۱۳۹۹

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

نگاهی گذرا به وابستگی سلطنت پهلوی به امپریالیستها

(بخش اول، رضا شاه)



پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و سقوط سلطنت تزاری، انگلیس تنها امپریالیسم قدرتمند در ایران شد.

دولت انگلیس که در آن زمان آشکارا در امور داخلی ایران دخالت داشت، با آشنایی به سوابق رضا خان در سرکوب و خفه کردن جنبشهای و نیروهای ملی به این نتیجه رسیده بود که از او میتوان در جهت سرکوب جنبشهای آزادیبخش و تسلط اقتصادی-سیاسی و نظامی خود در ایران استفاده نمود. از این رو رضا خان میر پنج (پهلوی) پس از کودتایی که در سال ۱۲۹۹ توسط امپریالیسم انگلیس علیه حکومت قاجار صورت گرفت، و بعد از پشت سر گذراندن مناصبی مانند وزیر جنگ و نخست وزیر، در سال ۱۳۰۴ توسط انگلیسیها بر تخت سلطنت نشانده شد. بر این مینا بود که "از بعد از شکست انقلاب مشروطیت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تسلط کامل امپریالیسم انگلیس بر تمام شئون اقتصادی - سیاسی - نظامی و فرهنگی ایران، بتدریج وضعیتی در ایران شکل گرفت که وابستگی به امپریالیسم مشخصه اصلی آن میباشد" (نقل از "ملاحظات درباره وابستگی ایران به امپریالیسم در نشریه پیام فدایی شماره ۲۳۴، رفیق فریبرز سنجری)

بنابراین برای درک چگونگی استقرار و حاکمیت سلطه امپریالیسم در ایران و رشد و تکامل آن تا به امروز، شناخت و شکل گیری دوران رضا شاه از اهمیت زیادی برخوردار است. یکی از مهمترین و اساسی ترین خواسته های امپریالیسم انگلیس، سرکوب مردم در دوره رضا شاه بوده است. انگلیسها قبل از هر چیز به تشکیل ارتشی که توسط کارشناسان آنان و از نیروهای ایرانی شکل گرفته بود دست زدند و آن را در اختیار رضا خان قرار دادند تا او بتواند با اتکاء به ارتش، سیاستهای اربابان خود را در جهت قلع و قمع کردن خواسته ها و مبارزات ضد امپریالیستی توده های مبارز مردم پیش ببرد. با این ارتش بود که رضا خان توانست هم مبارزات دموکراتیک-ضد امپریالیستی مردم ایران و هم مخالفین دیگرش را سرکوب نماید و دیکتاتوری سیاهی در جامعه به وجود آورد که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. تا آن زمان دیده نشده بود که دولت حتی در امور خصوصی مردم هم دخالت کند (همانند امروز در رژیم جمهوری اسلامی) که رضا شاه با اعمال دیکتاتوری و سرکوب چنین می کرد. از طرف دیگر، او برای از بین بردن دست آوردهای انقلاب مشروطیت برای مردم ایران به زور نظامی متوسل شد تا شرایط را برای غارت و چپاول ثروتهای ایران به خصوص منابع نفتی برای اربابان خود یعنی امپریالیسم انگلیس مهیا سازد.

در این نوشته کوتاه سعی میشود به این موضوع که چطور سلطنت پهلوی باعث نفوذ و گسترش سلطه امپریالیسم در ایران گشت و همچنین به پیامدهای آن چون استبداد، اختناق، سرکوب، فقر و بیکاری که تا به امروز سایه شوم خود را در ایران گسترده است، پرداخته شود.

انقلاب مشروطیت در شرایط انحطاط فنودالیسم و گسترش و نفوذ امپریالیستها در ایران علیه این دشمنان شکل گرفت. مردم برای از بین بردن فنودالیسم و امپریالیسم بیا خاستند تا رهایی خود را از زیر یوغ فنودالیسم و قراردادهای اسارت بار امپریالیسم به دست آورند. به همین دلیل هم تا امروز خاطره مبارزین انقلاب مشروطیت مانند ستارخان ها و باقرخان ها در اذهان توده ها زنده است. این انقلاب با دخالت مستقیم امپریالیستهای انگلیس و روس شکست خورد. اما شعله های مبارزه فرو ننشست و در همه جای ایران مردم مبارز برای رسیدن به آزادی علیه سلطه امپریالیسم دست به مبارزه زدند.

حال، از آنجا که وابستگی کامل جامعه ایران به امپریالیسم در دوران رضا خان صورت گرفت، در اینجا هر چند مختصر نگاهی به شرایط آن دوره می اندازیم. در اواخر قرن نوزدهم سرمایه داری از رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تبدیل گردید. در همان سال ها و آغاز قرن بیستم سیاستهای اشغالگری امپریالیستی در جهان نقش مهمی داشته و ایران هم یکی از کشورهای بود که آماج حملات قدرتهای امپریالیستی برای مستعمره شدن بود. اما بدلیل تضادهای امپریالیستی از یک طرف و شدت گیری مبارزات ضد امپریالیستی-ضد فنودالی توده های مستعمره ما، کشور ایران به امپریالیسم انگلیس و روس، ایران را بصورت یک نیمه مستعمره در آوردند.

امروز با رشد و اوج گیری مبارزات توده های مردم برای سرنگونی رژیم سفاک جمهوری اسلامی، به خصوص با توجه به مبارزات قهر آمیز آنان در دیماه سال ۹۶ و آبان ۹۸، سردمداران رژیم دار و شکنجه حاکم را وحشت سرنگونی فرا گرفته است. این امر و رشد و اعتلاء جنبش انقلابی توده ها در ایران برای تحقق شعار کار - نان - مسکن - آزادی و استقلال، باعث شدت یابی تبلیغات ضد انقلاب و جریان وابسته ای چون سلطنت طلبان گشته است. دشمنان قسم خورده مردم برای به انحراف کشاندن مبارزات قهر آمیز مردم و همچنان به منظور تداوم تحت سلطه گی و قرار دادن کشور بدست دیکتاتوری دیگر، شعار "رضا شاه روح شاد" که تنها فضای رعب و وحشت و اختناق و کشتار مردم را تداعی می کند، از جعبه یوسیده ای بیرون آورده اند تا وابستگی جامعه ایران به امپریالیستها را ادامه داده و در نتیجه فقر، گرسنگی، اعدام، شکنجه و مصیبت های دیگر را بر ستمیدگان ایران تحمیل کنند.

با قدرت رسیدن ترامپ که در آمریکا و جهان از او بعنوان یک جنایتکار و نژادپرست یاد میشود و حمایت ظاهری او از سلطنت طلب ها، اینان امروز دم در آورده و توهم قدرت رسیدن در ایران را در ذهن خود می پروارند. سلطنت طلبها با خوشحالی و با خیال باطل شان که می توانند بساط سلطنت ننگین و حساب پس داده پهلوی را دوباره در ایران برقرار سازند، از همین امروز علیه کمونیستها و نیروهای مترقی اقدام می کنند. آنها و رسانه ها و نیروهای مترجع پشتیبانشان هدفشان را امروز در ایجاد اغتشاش در جنبش انقلابی توده های مردم قرار داده اند و می کوشند تا با به انحراف کشیدن مبارزات توده ها و به خصوص نسل جوان، سلطه امپریالیسم را در ایران حفظ و وابستگی جامعه ایران به سیستم جهانی سرمایه داری را تداوم بخشند که نتیجه آن جز وخامت هر چه بیشتر اوضاع کنونی، فقر و فلاکت و نابسامانی بیشتر در جامعه ما نخواهد بود.

امپریالیسم انگلیس از بوجود آوردن یک زبان واحد در کشور نه بر مبنای نیازهای خلقهای ایران بلکه در جهت نیازهای بازار بود. اگر ما شاهد به رسمیت شناختن یک زبان مشترک در بعضی از کشورهای غربی بدلیل انقلابات بورژوا - دموکراتیک بوده ایم می بینیم که به همراه آن آزادی های دموکراتیک از جمله آزادی بیان به وجود آمده است. اما در ایران به دلیل شکست انقلاب بورژوا - دموکراتیک (انقلاب مشروطیت) که در اثر نفوذ امپریالیستهای روس و انگلیس و با کمک بورژوازی کمپرادور ایران صورت گرفت و بعد به دلیل سلطه امپریالیسم انگلیس هرگز نتوانست به آزادی های دموکراتیک دست یابد. اگر انقلاب مشروطیت ما هم پیروز می شد آنگاه مثل کشور های اروپائی ایجاد دانشگاه، ایجاد یک قوه قضائیه مستقل و اقداماتی چون صدور شناسنامه برای افراد، انجام می شد که همراه با آزادی های دموکراتیک چون آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی برپائی اجتماعات و غیره می بود. در حالیکه رضا خان قلدردر برخی از چنان اقدامات را به نفع گسترش نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران انجام داد و در همان حال برای توده ها دیکتاتوری را جایگزین آزادی های دموکراتیک نمود که بارزترین تجلی آن در "قانون سپاه ۱۳۱۰" وی بود.

در اینجا لازم است اشاره ای هم هر چند کوتاه به یاهه گویی ها و دروغهای رژیم فریبکار جمهوری اسلامی با روحانیت اش که ادعای مبارزه با خاندان پهلوی را دارند داشته باشیم.

چریک فدایی خلق، رفیق علیرضا نابدل در قسمتی از کتاب خود بنام " آذربایجان و مسئله ملی" نقش روحانیت را در دوره رضا شاه چنین تشریح می کند: " بخشی از اینان که وابسته به بورژوازی متوسط و بزرگ بودند ، سیاست «مدارا و تحمل» را تبلیغ می کردند و بخشی دیگر از اینان که بی تدبیری شان کمتر از صداقت شان نبوده بهترین وسیله بودند که حکومت بوسیله آن توانست خرده بورژوازی را از نظر سیاسی خلع سلاح کند، در اثر نبودن رهبری سیاسی ، مردم به مساجد رو کردند و این صداقت مندان بی تدبیر که خود را در نقش ناطقین عصر مشروطیت می دیدند - غافل از اینکه در آن عصر مسجد و مذهب برای رهبری سیاسی وسیله ای بیش نبود - مردم را به سمت شعارهای مقاومت منفی سوق دادند. شعارهایی از نوع تحریم خدمت دولتی، تحریم سجد احوال و غیره اگر از جانب سازمانهای سیاسی توده ای به عنوان شعارهای تاکتیکی و به عنوان جزءحساب شده ای از یک مبارزه اصولی پیش کشیده می شدند شاید می توانستند مفید باشند. اما روحانیون وقت از این شعارها یک دگم مذهبی می ساختند."

ادامه در صفحه ۱۴

رضا قلدرد با قلع و قمع همه نهادهای دموکراتیک چون اتحادیه های کارگری، در جهت تأمین منافع امپریالیسم انگلیس دست به اقداماتی زد که در تبلیغات از آنها به عنوان مدرنیزه کردن ایران نام برده می شود. امپریالیسم انگلیس برای تأمین منافع اقتصادی و توسعه نفوذ خود در ایران، نیازمند ایجاد نهادهای بورکراتیک و گسترش ارتش، دستگاه قضائی، دانشگاه و غیره بود. یکی از اقدامات انگلیس در ایران که توسط رضاخان صورت گرفت، ساختن راه آهن از جنوب ایران به شمال آن میباشد. ساختن این راه آهن برای تأمین منافع انگلیسیها برای مقابله با انقلاب اکتبر در شوروی سابق بود. انگلیس پس از پایان جنگ جهانی اول مهمترین دشمن خود را شوروی و بلشویک های این کشور می دانست. از این رو رضا خان این کار را به دلیل ترس و وحشت انگلیسی ها از کمونیسم انجام داد.

پرخج ترین اقدامات رضاخان بدستور امپریالیسم انگلیس بوده است و مالیاتهای سنگین که برای تأمین بودجه آن اعمال شد باعث تشدید فقر و فلاکت بیشتر مردم ایران گردید. به واقع مخارج ساختن راه آهن از مالیات بر قیمت چای، قند، شکر تأمین شد.

یکی دیگر از سیاستهایی که از طرف امپریالیسم انگلیس در دستور کار رضاخان قرار گرفت که به هیچ وجه در جهت مدرنیزه کردن کشور نبوده بلکه از سیاستهای ناسیونالیستی و نژادپرستانه و ضد دموکراتیک ناشی می شد، رسمی و سراسری کردن زبان فارسی برای تمام خلقهای ایران بود. میبایست همه زبانها به جز فارسی از میان برداشته شود. از این رو عده ای از فارغ التحصیلان غربی در رشته هایی چون حقوق و فلسفه برای پشتیبانی و خوش خدمتی به رضاخان ضمن کوشش در تحکیم قدرت مرکزی و خدمت به رشد و گسترش سرمایه های امپریالیستی شروع به توجیه آن نمودند. تب تحقیر زبانهای ملی دیگر در ایران بخصوص زبان عربی و ترکی بالا گرفت و برخی از روشنفکران خود را آلوده ناسیونالیسم و نژادپرستی کردند که در میان آنان باید از کسروی تاریخ نویس مشهور و شناخته شده نام برد. کسروی که خود آذربایجانی بود و به غنی بودن این زبان آگاه بود و خود اتفاقاً در کتاب (آذری یا زبان باستان آذربایگان) به نارسایی زبان فارسی اشاره میکند، اما با این وجود خود در مسیر ناسیونالیستها و نژادپرستان قرار میگیرد و به خواست دیکتاتوری رضا خان مبنی بر برسمیت شناختن زبان فارسی در سراسر کشور سر تعظیم فرود می آورد. پیشبرد این سیاست در ابتدا بصورت زمزمه در ارگانهای تبلیغاتی ظاهر گشت و سپس بصورت دستورات اداری در آمد؛ و بعداً به زور باتون و چوب، حبس ، تبعید و غیره به مرحله اجرا گذاشته شد. در واقع هدف دیکتاتوری رضا شاه به نمایندگی از

رضا خان پس از رسیدن به قدرت با اعمال دیکتاتوری به فرمایشی کردن انتخابات و مجلس و از بین بردن احزاب سیاسی ، روزنامه های مستقل ، اتحادیه های کارگری و غیره که تا حد زیادی دستاوردهای انقلاب مشروطیت بودند، دست زد. با توجه به دیکتاتوری شدیداً قهر آمیزی که رضا خان در ایران حاکم ساخت که از استبداد خاندان قاجار هم شدیدتر بود، مردم به او که قبلاً با عنوان هائی چون رضاخان میر پنج ، سردارسیه ، رضا ماکسیم شناخته می شد، لقب رضا قلدردادند. با این حال نام او برای مردم مبارز ایران ، همان رضا قلدرد باقی ماند.

رضا قلدرد با قلع و قمع همه نهادهای دموکراتیک و مردمی چون اتحادیه های کارگری، در جهت تأمین منافع امپریالیسم انگلیس دست به اقداماتی زد که در تبلیغات از آنها به عنوان مدرنیزه کردن ایران نام برده می شود. امپریالیسم انگلیس برای تأمین منافع اقتصادی خود و توسعه و تحکیم نفوذ خود در ایران، نیازمند ایجاد نهادهای بورکراتیک و گسترش دستگاههای اداری و نظامی مانند ارتش، دستگاه قضائی، دانشگاه و غیره بود. یکی از اقدامات انگلیس در ایران که توسط رضاخان صورت گرفت، ساختن راه آهن از جنوب ایران به شمال آن میباشد. واقعیت این است که ساختن این راه آهن برای تأمین منافع انگلیسیها برای مقابله با انقلاب اکتبر در شوروی سابق بود. دولت انگلیس پس از پایان جنگ جهانی اول مهمترین دشمن خود را شوروی و بلشویک های این کشور می دانست. از این رو رضا خان قلدرد این کار را به دلیل ترس و وحشت انگلیسی ها از کمونیسم انجام داد. درست به این خاطر بود که احداث این راه آهن باعث هیچگونه اعتراضی از طرف قدرتهای دیگر کشورهای غربی نگردید ، در صورتیکه طرح احداث راه آهن بغداد که هیچ ارتباطی با شوروی نداشت با مخالفت این کشورها مواجه گردید. دکتر مصدق نیز در قسمتی از خاطرات خود از قول محمد رضا شاه فرزند رضا شاه چنین میگوید : بخاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار (احداث راه آهن) خیانت کرده است . وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسی ها که میخواستند به روسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که به عقیده او آیا پدرش راه آهن را می بایست در مسیر دیگری احداث میکرد؟ جواب او این بود؛ اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث میکرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت، در واقع، راه آهن سراسری نه یک راه آهن مسافربری و یا تجارتي بلکه یک خط آهن نظامی بوده است و با توجه به این که راه آهن نظامی بود راه عبورش تماماً از کوه ها بود و در نتیجه شهرهای بزرگ ایران را بهم متصل نمی کرد. در همین رابطه نباید فراموش کرد که احداث خط راه آهن سراسری در ایران یکی از

سرمایه داران و جمهوری اسلامی حامی آنان بود که استثمار وحشیانه نیروی کار، دیکتاتوری و مصیبت ها و فجایع بی حد و حصری را در جامعه ایران به وجود آورده اند. در تداوم این خیزش های انقلابی است که به رغم همه جنایات و بگیر و ببند رژیم، باز ما شاهد مبارزات کارگران و ستمدیدگان هستیم که دست به تجمعات اعتراضی می زنند.

واقعیت این است که احتمال شورش گرسنگان و خیزش هائی حتی عظیم تر و پر صلابت تر از دیماه و آبان ماه، خواب از چشم سردمداران جمهوری اسلامی ربوده و آن ها را واداشته تا با توسل به هر جنایتی بکوشند ترس و وحشت را در سطح جامعه اشاعه دهند تا به خیال خام خود، سدی در برابر خیزش گرسنگان ایجاد نمایند. اما این یک واقعیت است که "شکم گرسنه را تو شلاق بزن، فردا دوباره می آید توی خیابان!" و این یعنی "بگیر، ببند، بکش، گور خود کنی به دست خود". بنابراین تا ظلم هست مبارزه هم هست و تا زمانی که نظام سرمایه داری و سرمایه داران حاکم، تحت حفاظت رژیم دیکتاتور و سرکوبگر جمهوری اسلامی چنین شرایط انباشته از فقر و گرسنگی و محرومیتی را به اکثریت آحاد جامعه تحمیل کرده اند، ترفند های بگیر، ببند، بکش! جمهوری اسلامی قادر به جلوگیری از خیزش گرسنگان و انقلاب آن ها نمی باشد. بر عکس، واکنش های وحشیانه این رژیم در بر پا کردن چوبه های دار و شکنجه و اعدام کارگران جوانی چون مصطفی صالحی، تنها به گرسنگان و پابرهنگان نشان می دهند که وحشت سر و پای دشمن را فراگرفته و آن ها باید خود را برای خیزش بزرگ فردا هر چه بیشتر آماده سازند. بی دلیل نیست که جوانان انقلابی بر روی دیوار ها می نویسند "بگیر، ببند، بکش - گور خود کنی بدست خود".

تجربه نشان داده که تا جمهوری اسلامی بر سر قدرت است، استفاده از حربه زندان و شکنجه و اعدام هم تمامی نخواهد داشت. برای رهایی از این اوضاع باید جمهوری اسلامی را به قدرت توده ها و با توسل به مبارزه مسلحانه به زیر کشید: "انقلاب سرخ، راه توده ها"ست.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

زندان، شکنجه، اعدام، نابود باید گردد!

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران،

نابود باید گردد!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۵ مرداد ۱۳۹۹ برابر با ۵ آگوست ۲۰۲۰



بگیر، ببند، بکش!

گور خود کنی بدست خود!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جنایت تازه ای علیه توده های محروم و به پا خاسته ما آفرید. با تأیید قوه قضائیه، مصطفی صالحی، یک کارگر ساختمانی سی ساله که در دی ماه ۱۳۹۶ همچون دیگر کارگران و زحمتکشان، به حق برای دفاع از شرف و زندگی اش علیه ظلم و ستم و جنایات بیشرمانه طبقه حاکم در ایران به پا خاسته بود، توسط رژیم مدافع

سرمایه داران زالو صفت مسلط بر جان و هستی توده های رنج دیده ما، در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۹۹ در "کهریزسنگ نجف آباد" اعدام شد.

بیش از ۴۱ سال سلطه جمهوری اسلامی نشان داده است که زندان و شکنجه و اعدام، ابزار های شناخته شده جنایتکاران حاکم می باشند که برای در هم شکستن مقاومت و مبارزات توده ها علیه رژیم، به طور سیستماتیک بکار گرفته شده اند. رسانه های جمهوری اسلامی، از جمله خبرگزاری "میزان"، در توجیه این قتل ننگین مطرح کرده اند که مصطفی صالحی، این کارگر جان به لب رسیده، متهم بود که با شلیک تفنگ شکاری به "بسیجی پاسدار سجاد شاه‌سنایی" نامبرده را کشته است. صرف نظر از این که مصطفی به چنین عمل انقلابی ای دست زده بود یا نه، به این واقعیت هم باید توجه داشت که مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، زندانیان سیاسی را برای اعتراف گیری و حتی تحمیل خواست خود به آنان، تحت شدید ترین شکنجه ها قرار می دهند. از این رو اعترافات زندانی در زیر شکنجه های قرون وسطائی این مأموران بی همه چیز وزارت اطلاعات، از هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیست. اما جنایتکاران قوه قضائیه با استناد به سخنان قربانیان خویش در جریان بازجویی های مرکب، زندانیان را با توجیه "قانونی"، به مرگ و زندان های طویل المدت محکوم می کنند.

خیزش های بزرگ توده ای در دی ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ که طی آن توده ها با خشم و نفرت انباشته شده در وجودشان به صحنه مبارزه آمده و هر کجا که توانستند نهاد های حکومتی را زیر ضرب گرفته و مراکز سرکوب را به آتش کشیدند، پاسخ کارگران و زحمتکشان با همراهی دیگر توده های تحت ستم ایران به

گزارشی از تظاهرات در دفاع از کارگران هفت تپه و علیه اعدام های وحشیانه اخیر استکهلم - سوئد

در حمایت از اعتصاب دلیرانه کارگران محروم نیشکر هفت تپه که حدود ۵۰ روز از آن می گذرد و در مخالفت با موج اعدام‌های رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، ساعت سه بعدازظهر روز شنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۹۹ برابر با اول آگوست ۲۰۲۰، تظاهراتی در میدان سرگل استکهلم، برگزار شد. ۲۵ نفر از ایرانیان مبارز برای حمایت از کارگران اعتصابی هفت تپه و محکوم کردن موج اعدام و وحشتی که جمهوری اسلامی در کشور به راه انداخته در این تظاهرات شرکت کردند. در طول تظاهرات شعارهایی به زبان سوئدی و فارسی سر داده می شدند که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد، ترور، شکنجه، اعدام، ملغی باید گردد!"، "زنده باد کارگران هفت تپه"، "زنده باد آزادی" و "زنده باد سوسیالیسم" از زمره شعارهای سر داده شده بودند. تظاهر کنندگان همچنین بنرهایی علیه جنایات رژیم و اعدام هایش در دست داشتند که بر آن ها عکس برخی زندانیان سیاسی و در معرض اعدام با شعار "توقف اعدام" نقش بسته بود. در خلال این حرکت سخنرانی‌هایی نیز صورت گرفت که سخنرانان از جمله رفیق مبارزی به زبان سوئدی درباره ۵۰ روز اعتصاب دلاورانه کارگران هفت تپه و خواست های آنان از جمله پرداخت حقوق معوقه و توقف خصوصی سازی، آزادی کارگران بازداشت شده، صحبت کردند. برخی دیگر از صحبت ها حول وضعیت کولبران محروم گردستان و کشتار آنان و جنایات سیستماتیک جمهوری اسلامی و محکوم کردن فساد افسار گریخته در تار و پود نظام سرمایه داری حاکم بود؛ نظامی که تماماً علیه کارگران و مردم ستمدیده ایران می باشد.

این تظاهرات از سوی نیروهای مختلف برگزار شد که سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد نیز یکی از فراخوان دهندگان این حرکت بودند. رفقای ما با آرم سازمان و بنرهای افشاگرانه در این حرکت شرکت داشتند و برخی از نشریات سازمان نظیر ماهنامه کارگری و پیام فدایی و چندین مقاله که تکثیر شده بودند را در میان عابرین زیادی که از محل این آکسیون دیدن می کردند پخش کردند. آن ها همچنین با عابرین در مورد شرایط ایران گفتگو کرده و به سئوالات آن ها در مورد رویدادهای جاری، تنوری مبارزه مسلحانه و تحلیل شرایط جدید پاسخ می دادند. بسیاری از مراجعه کنندگان از ما عکس و فیلم می‌گرفتند و دیدگاه مبارزه مسلحانه و تحلیل‌های سازمان در شرایط مبارزاتی امروز مورد پرسش و گفتگو بودند. چند نفر علاقه شخصی خود را برای عمیق‌تر کردن ارتباط و همکاری مطرح کردند. این تظاهرات موفقیت آمیز در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر اول آگوست ۲۰۲۰ به پایان رسید.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد

شنبه ۱۱ مردادماه ۱۳۹۹ - اول آگوست ۲۰۲۰

گزارشی از تظاهرات در دفاع از کارگران هفت تپه و علیه اعدام های وحشیانه اخیر استکهلم - سوئد



در حمایت از اعتصاب دلیرانه کارگران محروم نیشکر هفت تپه که حدود ۵۰ روز از آن می گذرد و در مخالفت با موج اعدامهای رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، ساعت سه بعدازظهر روز شنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۹۹ برابر با اول آگوست ۲۰۲۰، تظاهراتی در میدان سرگل استکهلم، برگزار شد. ۲۵ نفر از ایرانیان مبارز برای حمایت از کارگران اعتصابی هفت تپه و محکوم کردن موج اعدام و وحشتی که جمهوری اسلامی در کشور به راه انداخته در این تظاهرات شرکت کردند. در طول تظاهرات شعارهایی به زبان سوئدی و فارسی، سر داده می شدند که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد، ترور، شکنجه، اعدام، ملغی باید گردد!"، "زنده باد کارگران هفت تپه"، "زنده باد آزادی" و "زنده باد سوسیالیسم" از زمره شعارهای سر داده شده بودند.

تظاهر کنندگان همچنین بنرهایی علیه جنایات رژیم و اعدام هایش در دست داشتند که بر آن ها عکس برخی زندانیان سیاسی و در معرض اعدام با شعار "توقف اعدام" نقش بسته بود. در خلال این حرکت سخنرانی‌هایی نیز صورت گرفت که سخنرانان از جمله رفیق مبارزی به زبان سوئدی درباره ۵۰ روز اعتصاب دلاورانه کارگران هفت تپه و خواست های آنان از جمله پرداخت حقوق معوقه و توقف خصوصی سازی، آزادی کارگران بازداشت شده، صحبت کردند. برخی دیگر از صحبت ها حول وضعیت کولبران محروم گردستان و کشتار آنان و جنایات سیستماتیک جمهوری اسلامی و محکوم کردن فساد افسار گریخته در تار و پود نظام سرمایه داری حاکم بود؛ نظامی که تماما علیه کارگران و مردم ستمدیده ایران می باشد.

این تظاهرات از سوی نیروهای مختلف برگزار شد که سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در استکهلم - سوئد نیز یکی از فراخوان دهندگان این حرکت بودند. رفقای ما با آرم سازمان و بنرهای افشاگرانه در این حرکت شرکت داشتند و برخی از نشریات سازمان نظیر ماهنامه کارگری و پیام فدایی و چندین مقاله که تکثیر شده بودند را در میان عابرین زیادی که از محل این آکسیون دیدن می کردند پخش کردند. آن ها همچنین با عابرین در مورد شرایط ایران گفتگو کرده و به سئوالات آن ها در مورد رویدادهای جاری، تئوری مبارزه مسلحانه و تحلیل شرایط جدید پاسخ می دادند. بسیاری از مراجعه کنندگان از ما عکس و فیلم می گرفتند و دیدگاه مبارزه مسلحانه و تحلیل‌های سازمان در شرایط مبارزاتی امروز مورد پرسش و گفتگو بودند. چند نفر علاقه شخصی خود را برای عمیق تر کردن ارتباط و همکاری مطرح کردند. این تظاهرات موفقیت آمیز در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر اول آگوست ۲۰۲۰ به پایان رسید.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در
استکهلم - سوئد
شنبه ۱۱ مردادماه ۱۳۹۹ - اول آگوست ۲۰۲۰

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
SiahkaIFadaee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:
www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!